

معنای کنونی رفرم‌گرایی در جمهوری اسلامی

انتخابات مجلس هفتم به جریانی که با دوم خرداد ۷۶ آغاز و به نام جریان اصلاح طلب مشهور شد، به طور رسمی پایان داد. البته این جریان پیش از این، با صدور حکم حکومتی به دست ولی فقیه در آغاز کار مجلس ششم و در رابطه با لایحه اصلاح قانون مطبوعات که مجلس پنجم در آخرین روزهای عمر خود آن را برای تشدید سانسور تصویب کرده بود، و تسلیم خفت‌گونه‌ی «اصلاح طلبان» در برابر حکم حکومتی، عملاً پایان یافته بود.

در واقع می‌توان ادعا کرد که پروژه‌ی اصلاح طلبی در چارچوب نظام جمهوری اسلامی به معنای یک جریان سیاسی-اجتماعی واقعی با هدف‌های روشن و ابزارهای لازم برای تحقق آن هدف‌ها، هیچ‌گاه جولان نیافت.

ادامه در صفحه ۹

شیدان و تئیک

در باره تشکیلات و ساختار اتحاد جمهوری خواهان دمکرات و لائیک

پیش از این، در باره مضمون پلاتفرم و مثنی سیاسی اتحاد، اصولی را طرح کردیم (رجوع کنید به مقاله‌ی «به سوی اتحاد عمل جمهوری خواهان برای یک جمهوری دمکراتیک و لائیک در ایران» مندرج در سایت انترنتی «صدای ما» و در نشریه «طرحی نو» شماره ۸۲).

در آن جا، نوشتیم که خواهان اتحادی کثرت‌گرا هستیم: بر اساس مبانی جمهوری، دمکراتیسم و لائیسیت، با مشارکت چپ آزادی‌خواه (و غیرتوتالیتار)، ملی‌گرایان دمکرات و دین‌باوران لائیک و در راستای نفی کامل نظام دینی و سلطنتی.

اکنون در برابر پرسش و چالشی دیگر قرار داریم: برای ایجاد چنین اتحادی، به چه نوع سازمان و ساختاری نیازمندیم؟

ادامه در صفحه ۲

مجید زربخش

انتخابات مجلس هفتم و نتایج آن

در اول اسفند ماه ۸۲، در حالی که توجه رسانه‌های گروهی و جهانیان به ایران دوخته بود، مردم تهران و شهرستان‌ها به انتخابات فرمایشی پاسخی شایسته دادند.

به‌رغم همه فشارها، تمهیدات و تهدیدهای مافیای حاکم بر کشور، اکثریت حوزه‌های انتخاباتی و صندوق‌های رأی خلوت و خالی ماند. نه تنها در تهران و شهرستان‌های بزرگ، بلکه حتی در اکثر شهرهای کوچک که حاکمیت از امکانات بیشتری برای کشاندن رأی دهندگان به پای صندوق‌ها و تقلب و رأی‌سازی و دستکاری در آراء برخوردار است، «انتخابات» به نمایش رسوائی نظام تبدیل شد.

واکنش مردم و نتیجه «انتخابات» به‌ویژه میزان آراء چهره‌های شاخص نظام - با وجود همه تقلاها و تقلب‌ها و با وجود تلاش حاکمیت و هیاهوی اولیه دستگاه‌های تبلیغاتی آن برای دگرگون نشان دادن واقعیت، بی‌اعتباری و عدم مشروعیت نظام را به گونه‌ای انکارناپذیر به نمایش گذارد.

ادامه در صفحه ۱۱

با «اسم شب» نمی‌توان رژیم اسلامی را برانداخت

سرمقاله پیشین که با عنوان «پیامدهای انتخابات مجلس هفتم» انتشار یافت، زمانی نوشته شد که نخستین گزارش‌های رسمی درباره تعداد شرکت‌کنندگان در انتخابات مجلس هفتم تازه انتشار یافته و ادعا شده بود که بیش از ۵۰ درصد از واجدین شرکت در انتخابات آرای خود را به صندوق‌های رأی ریخته‌اند.

از آنجا که پیامدهای آن انتخابات بر اساس این آمار رسمی مورد بررسی قرار گرفت، برخی از رفقای «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» و نیز برخی دیگر که خود را جزئی از «پوزیسون چپ» می‌دانند، به انتقاد از آن «سرمقاله» پرداختند و مدعی شدند که «از این بهتر کسی نمی‌توانست در جهت توجیه جناح اقتدارگرای رژیم اسلامی» مقاله بنویسد. استدلال این دوستان این است از آنجا که در شهرهای بزرگ و از آن جمله در تهران و اصفهان ۲۸ تا ۳۲ درصد از مردم در انتخابات شرکت کردند، بنابراین ادعای شورای نگهبان مبنی بر شرکت بیش از ۵۰٪ از واجدین شرایط در انتخابات مجلس هفتم دروغ است و نمی‌توان بر اساس چنین آماری به تفسیر و تحلیل انتخابات مجلس هفتم پرداخت.

ادامه در صفحه ۱۵

دکتر علی (اسف افشار)

دموکراسی و الزامات آن بخش اول: چه اکثریتی در نظام دموکراسی حاکمیت دارد؟

چندی پیش در مصاحبه‌ای از رادیو بی بی سی شنیدم که یک روحانی بنام شیخ جعفر نطنزی که خود را از شاگردان آیت‌الله خوئی و آیت‌الله سیستانی معرفی می‌کرد، در توجیه خواست آقای آیت‌الله سیستانی که در زمان حاضر یکی از مراجع بزرگ تقلید شیعیان و ساکن نجف در عراق می‌باشد، می‌گفت (نقل به مضمون) "دموکراسی یعنی حاکمیت اکثریت و تا کنون اقلیت سنی ساکن عراق به زور از دوران تأسیس کشور عراق به دست انگلیسی‌ها و بعد هم در حکومت بعثی‌ها، برعراق حکومت کرده است، درحالی که شیعیان عراق اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند. وحالا آقای سیستانی می‌گوید که امریکائی‌ها باید هر چه زودتر کار را به مردم عراق واگذارند تا مردم در یک انتخابات آزاد و مستقیم خود بر خود حکومت کنند. وچون اکثریت مردم عراق مسلمان و شیعه هستند، حکومت آینده عراق براساس موازین دموکراسی که حاکمیت اکثریت است، حکومتی اسلامی و شیعی خواهد بود که البته حقوق اقلیت هم در آن کاملاً رعایت خواهد شد." تا به اینجا نقل به مضمون خواست آیت‌الله سیستانی به روایت شیخ جعفر نطنزی.

ادامه در صفحه ۸

دیگر مقالات این شماره:

انقلاب پرولتاریائی و برنامه‌ی آن: کارل کائوتسکی
انگلیس جلوتر از روزه ملایان گریه می‌کند: مسن بهگر
اعلامیه درباره وقایع کردستان:

اطلاعیه

باکمال تعجب مطلع شدیم که «سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)»، طی اطلاعیه‌ای در رابطه با «جشن سی و سومین سالگرد بنیانگذاری جنبش فدائیان خلق ایران» در روز شنبه ۲۸ فوریه ۲۰۰۴، برگزاری یک «گفتگوی سیاسی» را «با حضور نمایندگان احزاب و سازمان‌های چپ و دمکراتیک» اعلام داشت تا درباره‌ی «اتحاد برای شکل گیری یک آلترناتیو جمهوری خواه، دمکراتیک و سکولار» گفت و شنود کنند. در میان سازمان‌های شرکت کننده در این «گفتگوی سیاسی» از سازمان ما نیز به عنوان یکی از شرکت کنندگان در کنار نماینده‌ی «حزب توده ایران» نام برده شده که خبری کاملاً نادرست است. بدین وسیله برای جلوگیری از هر گونه سوءتفاهم و تعبیر و تفسیرهای نادرست اعلام می‌داریم که:

- ۱- از سازمان ما برای شرکت در این جشن دعوت شده بود ولی کسی از ما در آن جشن شرکت نداشت.
- ۲- برای هر کس که کمترین آشنایی با مواضع و نظریات «شورای موقت» دارد، روشن است که هیچ یک از اعضای ما در هیچ گفتگویی که «حزب توده ایران» تحت هر نام و عنوانی شرکت داشته باشد، صرف نظر از این که برگزار کننده چه شخص یا چه سازمانی باشد، شرکت نخواهد کرد، چه رسد به گفتگو برای «اتحاد...».
- ۳- اعلام شرکت نماینده‌ی سازمان ما را در آن «گفتگوی سیاسی» توسط «سازمان اکثریت»، بدون آن که موافقت مسئولان ما قبلاً کسب شده باشد، عملی نادرست و غیر دمکراتیک تلقی می‌کنیم.

هیات هماهنگی شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران

درباره وقایع کردستان ...

شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران پشتیبانی کامل خود را از تظاهرات مردم کردستان ایران و مبارزات آنان در راه استقرار دمکراسی در ایران و کسب حقوق حقه مردم کردستان اعلان می‌دارد و یورش نیروهای سرکوب‌گر نظام اسلامی را به شدت محکوم می‌کند و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط بازداشت شدگان است. سرنگونی نظام جمهوری اسلامی و استقرار یک جمهوری فدرال شرط اساسی استقرار آزادی و دمکراسی و تأمین حقوق خلق‌های سرزمین ما است. ما به نوبه‌ی خود برای دست یافتن به این اهداف پیگیرانه خواهیم کوشید.

شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران

۱۶ مارس ۲۰۰۴

درباره تشکیلات و ...

راه‌حل مسئله تشکیلات را نمی‌توان خارج از شرایط واقعی کنونی‌مان، بدون توجه به واقعیت‌های امروزی و بدون حرکت از اشکال حی و حاضر موجود، کشف و ابداع نمود. به قول آن پیر «همواره اجتناب ناپذیر»: «بشریت تنها آن وظیفی را در برابر خود می‌نهد که قادر به حل آن‌ها باشد. زیرا اگر از نزدیک بنگریم، مسئله همواره و ناگهان در جایی ظهور می‌کند که شرایط مادی حل آن یا از پیش فراهم شده‌اند و یا در حال شدن‌اند.»

(کارل مارکس، سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی - پیشگفتار سال ۱۸۵۹، صفحه ۳، برگردان از ترجمه فرانسوی، انتشارات Editons sociales).

محدودیت و بحران. مسئله، همان طور که اشاره کردیم، عبارت است از تعیین شکل و ساختار مطلوب و مناسب در شرایط مشخص کنونی ما یعنی در وضعیتی که با محدودیت‌های عینی و با بحران «سیاست» مواجه‌ایم.

محدودیت‌های کار سیاسی در خارج از کشور، از شرایط زندگی در تبعید و از عدم حضور مستقیم در میدان اصلی و واقعی مبارزه اجتماعی و سیاسی در داخل ایران، بر می‌تابند.

بحران «سیاست» آشکارا خود را به نمایش می‌گذارد: در بحران اندیشه‌ی سیاسی، برنامه‌ها و ساختارهای سنتی و واقعاً موجود، در شکل جدایی‌فراینده مردم و بویژه جوانان از «سیاست» ی که بیش از پیش با سیاست بازی تهی از اصول و عاری از اتیک، هم‌سان شده است، در شکل بحران حزب، سازماندهی و دوری از کار متعهد و متشکل سیاسی و اجتماعی (بحران میلیتاریسم) ... و غیره...

از این رو، با درس آموزی از تجارب طولانی فعالیت در خارج از کشور، از تکرار این حقیقت خسته نمی‌شویم که در شرایط جدایی فعالان سیاسی خارج از جنبش داخل و حضور طولانی مدت آنان در تبعید، نمی‌توان از «مبارزه سیاسی» به معنای واقعی کلمه سخن راند.

انقلاب، نه صادر شدنی است و نه وارد کردنی. مبارزه سیاسی و اجتماعی از راه دور میسر نیست، حتی به ضرب ماهواره و اینترنت! حتی به کمک سازمان ملل، بانک بین‌المللی یا فرایند جهانی شدن!

در نتیجه، کار اصلی ما در خارج از کشور، عمدتاً شامل فعالیت‌های فکری - نظری و فرهنگی از یکسو و اقدامات اعتراضی و افشاگرانه از سوی دیگر می‌شود. اگر این وظایف را حتی به صورت محدود و ناقص نیز انجام دهیم، کاری کرده‌ایم کارستان!

اعتراف به محدودیت‌های کار سیاسی در خارج از کشور و پذیرفتن این واقعیت که «سیاست» واقعاً موجود، نه تنها نزد ما بلکه در همه جا، با بحران ماهوی و ژرفی رو به رو شده است، البته، با ادعاهای توخالی، گفتمان‌های پر طمطراق رایج و افسانه‌پردازی‌های ملالت‌آور بسیار فاصله دارند و در ضمن مورد پسند سیاست‌بازان حرفه‌ای نیز قرار نمی‌گیرند.

بدین سان، تشکیلات و ساختار اتحاد باید با شرایط عینی مبارزه در خارج از کشور سازگار آیند، زیرا در غیر این صورت، هر چه کنیم، مانند آب در هاون کوبیدن است.

نه حزب، نه جبهه. چنین اتحادی، نه حزب سیاسی به مفهوم واقعی است و نه جبهه‌ای متشکل از سازمان‌ها.

حزب نیست، زیرا بخشی از شرکت کنندگان اتحاد، سازمان‌های خاص خود را دارند و بنابراین نمی‌توانند یا نمی‌خواهند، هم‌زمان، روی به «دو کعبه» آورند.

حزب نیست، زیرا بخشی دیگر را منفردین تشکیل می‌دهند و اینان نیز نمی‌توانند یا نمی‌خواهند در بند ساختارهایی که «بحران زده‌اند»، (بار دیگر؟) گرفتار آیند.

سرانجام و از همه مهم‌تر، حزب نیست زیرا این اتحاد یک جنبش پلورالیستی است و نمی‌تواند چونان حزب سیاسی با ویژگی برنامه‌ای و تشکیلاتی خاص اش، عمل نماید.

این اتحاد اپوزیسیونی، در یک کلام، خواهان مبارزه با قدرت است، نه طالب قدرت! در خود، آلترناتیو حکومتی نیست بلکه آلترناتیو نظری - سیاسی نظام موجود است. و این همه، در جهت براندازی رژیم است که آمر و مجری اصلی اش، خود جنبش آگاه و متشکل مردم در داخل کشور اند.

این اتحاد، از سوی دیگر، نمی‌تواند جبهه‌ای متشکل از سازمان‌ها باشد، زیرا، همان طور که گفته شد، بخش مهمی، اگر نه اکثریتی، از تشکیل دهندگان اتحاد عضو هیچ حزب و گروه سیاسی نیستند. علاوه بر این، استدلال‌های بالا در این مورد نیز مصداق دارد.

مداخله‌گری تام. این اتحاد، در عین حال، نهاد دمکراتیک، انجمن بحث و گفت‌وگو، کمیته حقوق بشر و یا سازمانی از نوع کنفدراسیون دانشجویی نبوده، نمی‌تواند و نمی‌خواهد باشد... (گرچه در آشفته بازار

(سازمان های شهری) از یکسو و کنگره و شورای منتخب آن، از سوی دیگر است.

کنگره و شورای هماهنگی. دو ارگان اصلی اتحاد فدراتیف، علاوه بر سازمان های شهری و ارگان های تابعه ی آن ها، کنگره و شورا است.

کنگره سالانه، با شرکت نمایندگان سازمان های شهری، بالاترین مرجع تصمیم گیری در باره همه ی مسایل، سیاست گذاری ها ... می باشد.

شورای هماهنگی، منتخب کنگره است و در فاصله ی بین نشست ها، دو وظیفه ی اصلی زیر را بر عهده دارد:

هماهنگ کردن فعالیت های بخش های مختلف به ویژه سازمان های شهری.

اقدامات سیاسی عمومی (موضوع گیری ها...) در راستای تصمیمات و قطع نامه های کنگره.

کوشش مختصر فوق سهمی ست بر بحث و تبادل نظر پیرامون شکل و ساختار اتحاد جمهوری خواهان دمکرات و لائیک. معضل ساختار، که در این جا تنها به طرح ایده های اساسی آن بسنده شد، در کنار مسئله پلاتفرم و مشی سیاسی اتحاد، دو موضوعی هستند که ما را به مبارزه می طلبند.

باشد که از این چالش پیروز به در آییم!

انگلیس جلوتر از ملایان ...

افزون بر آن چنان که اکنون آشکار شده عراق سلاح کشتار گروهی نداشته و رابطه ای هم با تروریست ها نداشته است. اما حمله به عراق با وجود آنکه یکی از دشمنان بزرگ ایران را از میان برداشت، اما سبب شد حکومت ملایان که منبع اصلی خطر تروریسم در منطقه هست، فرصتی پیدا کند تا خود را چون موش به مردن بزند که این حکومت از این اتهامات پاک است و در صفوف راه افتاده علیه جنگ سینه بزند. این درحالی است که همه جهان می دانند که دستاربندان سدها پرونده ترور و جنایت و انفجار و ارتباط با تروریست های شیعه و سنی دارند و چنانکه هم اکنون سران القاعده را در برابر داد و سدهای پنهانی بتدریج تحویل می دهد و بسا بنیادگرایان دیگری مانند ملاعمر در ایران بسر می برند. خامنه ای که رابطه با آمریکا را بی غیرتی می داند و خود بر آستان انگلستان بوسه می زند و پادوهای هیات متلفه مانند غفوری فرد حتا نظارت سازمان ملل متحد را بر انتخابات مغایر استقلال و غیرت می دانند، خود در نهایت بی شرمی قراردادهای اسارت بار می بندند و هستی ایران را بباد می دهند تا از خطر سقوط رهایی یابند. ستیزی که اروپا با آمریکا در مورد عراق کرد و منجر به کوتاه آمدن آمریکا در مقابل اروپا شد، از فشار جهانی بر رژیم متزلزل اسلامی کاست و اعتماد به نفس آن را بازگرداند. فرانسه و به ویژه انگلیس نقش بزرگی در این مورد داشتند. به راستی انگلستان نیز بعنوان تنها متحد آمریکا در اروپا بسیار زیرکانه دو دوزه بازی کرد و از هرگونه حمایت و پشتیبانی به رژیمی درمانده دریغ نوزید.

اکنون «قذافی» پشتیبان دیگر تروریسم از طریق انگلیس خود را تسلیم آمریکا کرد و حکومت خود را تثبیت نمود. حکومت ملایان نیز با یاری انگلیس و آمریکا با شتاب می خواهد همان راه را بپیماید و در برابر این اطمینان را بگیرد که دست به ترکیب رژیمش نخواهد خورد به ویژه که آمریکا از جهات گوناگون برای حمله به عراق بدون داشتن دلایل کافی حمله کرده است. اروپا و در راس آن انگلستان برای حفاظت از ملایان به هر وسیله ای متوسل می شوند چنان که در بحرآن پیش آمده ناگهان پا پیش گذاشتند و با پا درمیانی و سفر به ایران به رفع و رجوع پرداختند. برای بهتر فهمیدن نقش انگلستان در ایران سخنان

سیاسی امروز ایران، هیچ چیز در جایگاه واقعی و طبیعی خود قرار ندارد، به طوری که شاهد انجمن هایی هستیم که **وظیفه ی اصلی خود** را انجام نمی دهند ولی در عوض و به وفور، ادای مبتذلانه ی احزاب سیاسی را در می آورند).

حرکت مورد تعقیب ما، تصریح کنیم، یک اتحاد سیاسی ست. وسیله ای ست برای **مداخله گری تام، برای دخالت کردن در تمامی** امور کشور مان، در همه ی عرصه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی. شکلی است برای پشتیبانی از خواست ها، مبارزات و جنبش های مردم ایران، در تنوع و تکثر شان: زنان، دانشجویان، روزنامه نگاران، اهل قلم، زحمتکشان، جوانان، اقشار متوسط، اقلیت های تحت ستم ملی و مذهبی و ...

سازمان - جنبش. با این حال و با توجه به آن چه که رفت، ما هنوز پاسخ اثباتی به پرسش اولیه خود نداده ایم: این اتحاد، گرچه حزب، جبهه یا انجمن دمکراتیک نیست، پس چیست؟، چه نوع تشکیلاتی است و چه ساختاری دارد؟

این اتحاد، یک سازمان - جنبش است، متشکل از افرادی که قطع نظر از تعلقات عقیدتی و وابستگی های تشکیلاتی شان، بر اساس **مبانی و مشی سیاسی مشترکی،** مبارزه ی متحدی را در خارج از کشور به پیش می برند.

عضویت در چنین نهادی **فردی و داوطلبانه** است.

کار در چنین سامانی بر **دمکراسی وسیع و پایه ای** بنا شده است.

هر عضو دارای یک رای و حقوق برابر با سایر اعضا ست.

تصمیم ها به صورت دمکراتیک از طریق رای گیری مبتنی بر اکثریت و اقلیت (در مسایل جاری) و به اتفاق آرا (در مهمترین مسایل) اتخاذ می شوند.

اقلیت های نظری از همه ی حقوق برخوردارند، از جمله از حق تشکیل **گرایش نظری** خود در درون اتحاد و هم چنین از حق مشارکت در شورای هماهنگی به نسبت آرای خود.

زنان، دانشجویان، جوانان و ... می توانند، در صورت تمایل، به صورت **تشکل های مستقل** و با حفظ ویژگی های خود، به اتحاد به پیوندند و یا با آن وارد همکاری شوند.

مبنای اتحاد: سازمان شهری. شالوده ساختاری اتحاد را کمیته ها یا سازمان های شهری جمهوری خواهی (دمکرات و لائیک) تشکیل می دهند. واقعیت این است که در شهر های مختلف اروپا و ... از هم اکنون این گونه نهاد ها، با برنامه ها و پلاتفرم های خود، به وجود آمده اند. اتحاد آن ها، **حول دیدگاه، مشی و برنامه ای مشترک،** شرط لازم و ضروری برای جنبش فراگیر و سراسری آینده است.

«کار سیاسی»، **در محل** (شهر) انجام می پذیرد و در واقع همواره نیز چنین بوده است. زیرا انسان ها، در برخورد و در مشارکت با هم و **در محل زیست** و فعالیت شان است که می توانند در جهت **تغییر خود** و **وضع موجود،** اقدام نمایند. در این صورت است که **تغییر،** معنای واقعی خود را باز می یابد و اثر ژرف و ماندنی به جای می گذارد.

ساختار فدراتیف. مناسب ترین شکل دمکراتیک اتحاد به باور من، با توجه به شرایط کنونی ما در خارج از کشور، می تواند **شکل فدراتیف** باشد. بر خلاف ساختار های کلاسیک حزبی که کم یا بیش بر پایه مرکزیت (با یا بدون پسوند دمکراتیک) عمل می کنند،

فدراسیون بیشتر ضامن پلورالیسم، تنوع دیدگاه ها و فعالیت ها است، بیشتر ضامن خود مختاری سازمان های شهری است.

و سرانجام بیشتر امکان جلب افراد را به مبارزه متشکل سیاسی فراهم می آورد.

در فدراسیون، سازمان های مختلف شهری از حقوق کامل و برابری برخوردارند. آن ها خصوصیات و ویژگی های محلی خود را حفظ می نمایند و در عین حال، به عنوان بخشی از فدراسیون، تصمیمات عمومی را رعایت و به اجرا می گذارند.

ساختار فدراتیف، هم چون ساختار های کلاسیک و سنتی، **عمودی - هرمی** نبوده بلکه **افقی بر مبنای خود مختاری های محلی**

کرده است. ایرانیان از یاد نمی‌برند که مهدوی کنی - مصباح یزدی از مشتریان پر و پا قرص سفر به انگلیس و خواستار مشورت با آن مقامات بوده‌اند. محمد جواد لاریجانی از لندن در آستانه انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ با نیک براون گفتگو کرد که فاش و مفتضح شد، ولی سروصدای آن را خواباندند.

خبر ورود سفیران سه کشور بزرگ اروپا به روال همیشگی جمهوری اسلامی محرمانه نگاه داشته شد و سفیران در گزارش خبرگزاری‌ها و نشریه‌ها به نقل از منابع خارج از کشور نقل شد، زیرا آنچه به حساب نمی‌آید ملت ایران است. سه روز پس از خبر انتشار دیدار وزیران خارجه سه کشور آلمان، بریتانیا و انگلیس به تهران، یوشکا فیشر، جک استراو و دومینیک دو ویلپن وارد تهران شدند تا با محمد خاتمی، کمال خرازی و روحانی دبیر شورای عالی امنیت ملی دیدار کنند. اکنون امضای قراردادهای انرژی اتمی بهانه‌ای شده است برای مذاکرات و گرفتن امتیازات و قراردادهای پنهانی که از چند و چون آن ملت ایران با خبر نیست. نمونه روشن آن قرارداد تازه چند میلیارد دلاری با شرکت نفت توتال است. پادرمیانی اروپا جمهوری اسلامی، را از زیر ضرب خارج کرد و امتیازات فراوانی برای اروپاییان فراهم آورد، مشکل حقوق بشر به فراموشی سپرده شد، تقلب و ایجاد ترس و وحشت توسط حاکمان نظام در رسانه‌ها به ویژه رادیوهای بی بی سی و فرانسه بسیار کم‌رنگ شد و سیاست دیالوگ انتقادی! به گفتگوی سازنده!!؟ تغییر یافت و شکستن پیمان حقوق بشر در ایران به فراموشی سپرده شد، گویی که هرگز فرامرز نژاد! در دوران به اصطلاح گفتگوی انتقادی بسیاری از رهبران اپوزیسیون در خارج از کشور توسط جمهوری اسلامی کشته شدند و اتحادیه اروپا نشان داد که روابط بازرگانی خود را با جمهوری اسلامی بر پایمال شدن حقوق بشر برتری می‌دهد. انگلستان با هموار کردن راه برای فعالیت بریتیش ایر وی و سفارت خود فتوای قتل سلمان رشدی را نادیده انگاشت. دور از انتظار نخواهد بود اگر در دوران گفتگوی سازنده!!، جمهوری اسلامی به عنوان یک کشور نمونه دموکرات در منطقه معرفی شود!!؟ اتحادیه اروپا و در راس آن انگلستان توسط عوامل خود این جور تبلیغ می‌کنند که انتخابات به هرحال قابل قبول است و هنوز جمهوری اسلامی هوادارانی دارد و سایر کشورها ی منطقه که حتا همین انتخابات فرمایشی را هم ندارند.

همه‌ی این تفسیرها برای این است تا ملایان از محور شیطانی آمریکا بیرون آمده و به محور همکاری بپیوندند. هنوز کسی نمی‌داند سفر سه وزیر امور خارجه سه کشور اروپایی تنها بنا به درخواست ایران و برای تمام کردن به ظاهر آبرومندانانه قضیه بوده است یا بنا به ابتکار خود برای معامله و دریافت سهمی از تاراج با دستاربدان برای برون آمدن از بحران به چه قراردادهای ذلت باری تن داده‌اند؟ بیهوده است از جمهوری اسلامی که حتا اخبار ورود این وزیران را در اختیار رسانه‌های همگانی نگذاشت، انتظار آشکار کردن مسایل پشت پرده را داشت، انگلستان و کشورهای اروپایی که جای خود دارند.

اگرچه شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا، انگلیس، فرانسه و روسیه سرچاه‌های نفتی عراق رقابت می‌کنند، اما انگلیس و روسیه در ایران منافع مشترک دیرین و شناخته شده با یکدیگر دارند. در میان این سه کشور اروپایی، گرچه آلمان مقام اول صادرات به ایران را دار است، اما صادرات اقلام استراتژیک انگلیس به ایران که تاکنون محدودیت و کنترل انجام می‌شد، وارد روند عادی خود شده است. انگلستان چنان سرمست از امتیازهای بدست آمده شد که تونی بلر نخست‌وزیر انگلیس در یک گفتگوی رادیویی گفت: جنگ عراق آزمایشی بود که میوه‌های آن را باید در ایران و کشورهای مثل آن چید. مایک اوبراین معاون خاورمیانه وزیر خارجه انگلیس در بیانیه‌ای به پارلمان این کشور اعلام کرد، در پس تصمیم دولت انگلیس برای عادی‌سازی روند صادرات به ایران، قرار است اداره بررسی و رسیدگی به مجوزهای صادرات به ایران موسوم به گروه کاری ایران را منحل کند.

«جک استراو» در گفتگو با روزنامه «فیگارو» در ژانویه امسال بسیار گویا است. وی در پاسخ به این سوال که چرا «خاویار سولانا» مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا در جریان سفر وزیران امور خارجه انگلیس، فرانسه و آلمان به حاشیه رانده شده بود؟ گفت:

«به هیچ وجه کمیته تحت ریاست «سولانا» به حاشیه رانده نشده بود. این که فکر کنیم سیاست خارجی اتحادیه اروپا فقط توسط مشارکت کلیه اعضای این اتحادیه انجام می‌شود، قابل قبول نیست. همیشه این سیاست خارجی به شکل ویژه‌ای عملی می‌شود به این شکل که در برخی موارد از طرف یک کشور از کشورهای عضو اتحادیه اروپا و دیگری از طرف خود اتحادیه. به ویژه در مورد کشورهای نظیر انگلیس و فرانسه این امر موضوعیت بیشتر می‌یابد.» به عبارت ساده‌تر آقای «جک استراو» حقوق ویژه و حق آب و گل در منطقه برای خود و فرانسه قایل است که برخاسته از همان سیاست استعماری و داشتن ارتباطات استعمارگرانه می‌باشد که از سه قرن پیش تاکنون ادامه یافته است. در پی آمد این گفتار، «جرمی گرین استاک» نماینده دولت انگلیس در عراق که چند روز پیش‌تر به ایران رفته بود، اطمینان می‌دهد که: «دولت ایران قصد بهره برداری از اوضاع و تحریکات سیاسی در عراق ندارد و خواستار تاسیس حکومت الهی در این کشور نیست. تنها چیزی که می‌خواهد این است که تضمین داده شود آمریکا و انگلیس طرح محرمانه‌ای برای اقدام نظامی در ایران ندارند.»

این سخنان اطمینان بخش و آرایش چهره‌ی زشت حکومت ترور و جنایت در حالی گفته می‌شود که سپاه بدر دست نشانده حکومت ایران در عراق نقاط حساس آن کشور را در دست دارد و در بسیاری از حوادث آنجا انگشت اتهام به سوی رژیم آخوندها نشانه رفته است. هم اکنون نیز چند ایرانی در بمب‌گذاری روز تاسوعا در عراق دستگیر شده‌اند. ظن قوی می‌رود که ایران در قتل عبدالمجید خوئی دست داشته باشد، زیرا وی پیش از آنکه به عراق برود، به ایران رفت و از عراقی‌های مقیم ایران خواست که با آمریکا همکاری کنند. این سخن خشم ملایان را در شهر قم برانگیخت و آشوبی بر پا شد و او ناچار بی‌درنگ به لندن بازگشت. این آشکار است که هرگونه ثبات در عراق به سود رژیم اسلامی ایران نیست.

بدین ترتیب انگلستان با پوشش حمایتی خود در ایران نه تنها به عنوان متحد آمریکا صادقانه عمل نکرد، بلکه در بسیاری از موارد به یاری حکومت اسلامی شتافت. نمونه روشن آن پرونده سفیر ایران در آرژانتین بود که چون انگلستان قراردادهای اقتصادی با ایران را در خطر می‌دید فوری پرونده سلیمان پور را بست و او را در مقابل وثیقه آزاد کرد. این نمایش را سفر شاهزاده چارلز، شاه احتمالی آینده انگلیس در آستانه انتخابات مجلس هفتم تکمیل کرد. شاهزاده چارلز که چند سال پیش در برابر سیاست مدیرانه چین با چشم‌گریان مجبور به ترک جزیره هنگ کنگ شد، در اثر سیاست خانمان برانداز ملایان، هنگامی شاد و خندان به ایرانی قدم گذاشت که مردم بم زیر آوار زمین لرزه و همه ایرانیان زیر ستم ملایان با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم می‌کردند. آیا این سفر در هنگامه‌ی انتخابات که ملایان خود را باخته بودند، چیزی جز چراغ سبز حمایت از ملایان می‌تواند مفهومی داشته باشد؟ (رفسنجانی و سایر همپالکی‌هایش که دم از مدل سیاست چین می‌زنند، از یاد برده‌اند که چین نه تنها هنگ کنگ و جزیره ماکائو را پس گرفت، بلکه با سیاست سنجیده تایوان را در انزوا قرار داد و در این مورد بدون این که کمترین باجی به اروپا و آمریکا بدهد) همه می‌دانند دوستی ملایان با انگلستان سابقه‌ی دیرینه دارد (بسیاری از ملایان برجسته از دیر باز حقوق بگیر موقوفه «اود» بوده‌اند که ماحصل دارایی یک زن هرجایی هندی بود و حکومت انگلستان در هند به ادعای تولیت آن اداره می‌شد. شرح کامل آن در کتاب حقوق بگیران انگلیس، نوشته اسماعیل رایین آمده است) با این دل‌بستگی است که ملایان و عوامل آنها همواره از مشورت با انگلیس‌ها برای بقای خود سود برده‌اند و دولت انگلستان منافع مستعمراتی را بدست آنها تامین

جمهوری اسلامی با در دست داشتن رهبران القاعده و طالبان و پایگاه های نفوذی در عراق و سوریه و لبنان و فلسطین و پاکستان، آمریکا را در عراق در فشار گذاشته است. کمال خرازی چندی پیش با قیافه حق به جانب اظهار داشت که ایران قربانی ترور است، چرا که عوامل القاعده چند سال پیش در بمب گذاری حرم امام رضا دست داشته اند! این مقام رسمی توضیح نداد که چرا به این اتهام عده‌ای از ایرانیان اعدام شده‌اند و چرا تا کنون از افشای این مطلب مهم خودداری کرده است؟ این رژیم که در سیاست بازی خبره شده و هزاران سال نیرنگ و عوامفریبی نیز پشتوانه دارد، چون بت عیار هر لحظه به رنگی در می‌آید، هم‌چنان که در بازی انتخابات ریگان و کارتر با ورق گروگان‌ها بازی کرد تا ریگان برنده شود، ممکن است این بار در شکست بوش نقشی موثر بازی کند.

کمال خرازی در سخنانی در هفته‌ی گذشته گفت: غنی سازی اورانیوم حق قانونی ایران است و افزود: چنانچه اروپا در برابر فشارهایی که از سوی آمریکا وارد می‌شود مقاومت نکند، ایران همکاری خود را با سازمان جهانی انرژی اتمی متوقف خواهد کرد. وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی گفت: ما به صورت داوطلبانه و موقت غنی سازی اورانیوم را به حالت تعلیق در آوردیم تا در روابطمان اعتماد سازی شود و بعدا که روابط ما با سازمان به صورت عادی در آمد، مسلما کار غنی سازی اورانیوم را آغاز خواهیم کرد.

محمد برادعی، رئیس سازمان بین المللی انرژی اتمی گفت: ایران نیاز به اعتماد سازی دارد و از سرگرفته شدن غنی سازی اورانیوم، کمکی به ایجاد اعتماد نمی‌کند.

اظهارات آقای خرازی هنگامی مطرح شد که متحدان اروپایی از لحن تند پیش‌نویس قطعنامه‌ای که ایران را به خاطر کوتاهی در اعلام برنامه هسته‌ایش مورد انتقاد قرار می‌دهد، جلوگیری کردند.

مقامات بلند پایه اتحادیه اروپا هفته گذشته در واشنگتن با کولین پاول وزیر خارجه آمریکا و کوندالیزا رایس مشاور امنیت ملی آمریکا دیدار و گفتگو کردند. از نتیجه این ملاقات چیزی افشا نشد، اما همه چیز حاکی از آن است که اروپا و در راس آن انگلیس موفق به بستن قراردادهای کلانی با ایران شده‌اند و به همین انگیزه لگدمال شدن حقوق بشر نادیده انگاشته می‌شود. حتا آلمان در این گیرودار می‌خواهد زندانیان ترور رستوران میکونوس را آزاد نماید. اما آنچه جالب است سیاست رفیق دزد و شریک قافله انگلستان است که بوش را دچار دردرس و مشکل بزرگی کرده است. آمریکا ماهیانه چهار میلیارد دلار در عراق هزینه می‌کند و این افزون بر سربازانی که روزانه جان خود را از دست می‌دهند، ولی انگلستان متحد قدیمی خود روسیه را که در رقابت‌های نفتی منطقه درگیر شده است، به آمریکا ترجیح می‌دهد، چون به هر حال روسیه هم حق آب و گل دارد و هم‌چنین حق انگلستان بیشتر محفوظ می‌ماند. انگلستان همواره از توانایی‌های آمریکا سود برده است. بی‌دلیل نیست که جک استراو و دیگر دولتمداران انگلیس پیش از آنکه ملایان روضه بخوانند گریه می‌کنند و اشک می‌ریزند، چنان که در کودتای ۲۸ مرداد همراه آیت‌الله کاشانی و بهبهانی علیه سقوط حکومت ملی دکتر محمد مصدق کردند.

استیون کینزر نویسنده آمریکایی کتاب «همه مردان شاه» که به تازگی منتشر شده است با شرح رخدادهایی که به کودتای مرداد ماه ۳۲ چنین نتیجه می‌گیرد: «در واقع به راحتی می‌توان خطی از عملیات آژاکس تا حکومت دیکتاتوری شاه و انقلاب اسلامی، و سپس تا فاجعه‌ی مرکز تجارت جهانی نیویورک منحنی‌ای ترسیم کرد.

دنیا بهای سنگینی را برای نبود دموکراسی در منطقه‌ی خاورمیانه پرداخته است. کودتا، ایرانی قابل اعتماد را به مدت بیست و پنج سال به ایالات متحد آمریکا و غرب اهدا کرد. این پیروزی‌ای کامل بود، اما با توجه به آنچه بعدها رخ داد، و با پذیرش فرهنگ عملیات پنهانی به صورت بخشی از سیاست خارجی آمریکا، پیروزی‌ای خدشه‌داری بود. از خیابان‌های پر هرج و مرج تهران و سایر پایتخت‌های کشورهای اسلامی

این اقدام انگلیس در حالی انجام می‌پذیرد که اداره ضمانت اعتباری صادرات انگلیس بنام ای سی جی دی ماه گذشته اعلام کرده بود که با هدف کمک به صادرکنندگان صنعت نفت انگلیس در صادرات خود به ایران پوشش و پشتیبانی از قراردادهای بین دو کشور خواهد کرد. هم‌زمان شرکت مخابرات انگلیس اعلام کرد تا سال ۲۰۰۵ کلیه‌ی اجتماعات ایران به شبکه‌ی سراسری مخابرات دسترسی خواهند داشت. به گزارش سرویس ارتباطات ایسنا (به نقل از بی.بی.سی) اعلام شد که با ارایه‌ی سرویس فوق کلیه‌ی مراکز مختلف در انگلیس می‌توانند از شبکه‌های بی‌سیم و فن‌آوری‌های ماهواره‌ی استفاده کنند، اما اکنون همه‌ی این منافع با آشکار شدن بر نادرستی گزارش ایران در مورد غنی کردن اورانیوم ظاهرا با دشواری‌های بزرگی روبرو شده است.

انگلستان که از طراحان سیاست دیالوگ انتقادی در برقراری رابطه با ایران بود و حتا بعد از این که آمریکا ایران را جزو محور شیطانی قرار داد براساس همین سیاست از هرگونه طرحی برای تغییر حکومت ایران توسط جنگ مخالفت کرد، هم اکنون نه تنها آمریکا را در برابر کاری انجام شده قرار داده، بلکه خود نیز در تنگنای بزرگی قرار گرفته است.

پس از رسوایی انتخابات دوره‌ی هفتم مجلس شورای اسلامی، پتر تمپل موریس عضو مجلس انگلیس طی مصاحبه با بی بی سی تصریح کرد در پارلمان انگلستان بسیاری نگران اوضاع سیاسی ایران هستند. وی که در اعتراض به روند انتخابات از سمت ریاست اتاق بازرگانی ایران و انگلیس استعفا داده گفت: اصلاح طلبان با شکست روبرو شدند، بازتاب این وضعیت در روابط اقتصادی با اروپا و در سطح بین‌المللی برای رژیم ایران جدی خواهد بود، زیرا بازرگانان و صاحبان صنایع دیگر چندان تمایلی به سرمایه گذاری در ایران نخواهند داشت. این عضو مجلس انگلیس افزود فکر می‌کنم اوضاع برای رژیم ایران در سطح بین‌المللی و بخصوص اروپا مشکل‌تر خواهد شد، اگر رژیم ایران مثل یک رژیم قرون وسطایی رفتار کند، مسلما نمی‌تواند انتظار همکاری از کشورهای دیگر داشته باشد.

افزون بر آنکه در این سخنان تردید بسیار می‌توان داشت که از کجا که چنین بیاناتی برای فریب افکار عمومی جهان گفته نمی‌شود؟ سخنان این عضو مجلس نمی‌تواند موضع رسمی انگلستان باشد، زیرا مقام‌های رسمی مانند تونی بولر نخست وزیر و جک استراو وزیر امور خارجه می‌خواهند خوشه چین ثمره جنگ عراق و دارای حق ویژه در ایران و منطقه باشند. مردم قسم حضرت عباس یا دم خروس کدام یک را باور کنند؟

آیا شاهزاده چارلز نمی‌دانست که حکومت اسلامی حتا ساواری قرون وسطایی است؟ با پشتیبانی و حمایت دولت انگلیس و یاری فرانسه است که ملایان بی ترس و هراس با قوانین واپس‌گرایانه خود هر روز عرصه را بر مردم تنگ‌تر می‌کنند. چندی پیش روزنامه همشهری از نشست ویژه مجلس عوام انگلیس خبر داد که در آن روابط تهران و لندن مورد بررسی قرار گرفته و نمایندگان از سوی سفارت جمهوری اسلامی ایران در لندن نیز حضور داشتند. نتایج چنین نشست و برخاستن‌ها چه بوده است؟

این خبر از خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی از قول رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام که سخن از شورای فتوا به جای قانون اساسی به میان می‌آورد، نیاز به تفسیر بیشتر ندارد. وی با تأکید بر این که تصویب یا رد یک مصوبه مجلس می‌تواند مشکلاتی را برای کشور به وجود بیاورد، لازم می‌داند یک شورای فتوا تشکیل شود، که به گفته هاشمی رفسنجانی شورای نگهبان ممکن است با استناد به آن فتواها، مصوبات مجلس را تأیید یا رد کند. بدین ترتیب مجلس به جای نهاد قانونگذاری به نهادی مشورتی تبدیل می‌شود. این رژیم همواره قرون وسطایی بوده است و نهادهایی چون مجلس برای نمایش و صحنه سازی بوده است، ولی سیاست پشتیبانی اروپا موجب شده است که اکنون حتا نیازی به این نمایش‌های مسخره نیز نباشد.

است. آنها تعهد جمهوری اسلامی ایران به رژیم عدم اشاعه هسته‌ای را تکرار نموده و وزرا را مطلع ساختند که:

الف) دولت ایران تصمیم گرفته است که با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی همکاری کامل نماید تا به الزامات و پرسش‌های باقی‌مانده آژانس، به صورت شفاف بپردازد و آنها را حل و فصل نموده و هرگونه قصور احتمالی را در چارچوب آژانس روشن نموده و اصلاح کند.

ب) برای ارتقای اعتماد و با نظر به رفع همه موانع برای همکاری در عرصه هسته‌ای؛ اول) دولت ایران با دریافت توضیحات ضروری تصمیم گرفته است که پروتکل الحاقی را امضا و فرایند تصویب را آغاز کند. دولت ایران تا پیش از تصویب پروتکل، به عنوان تأییدی بر حسن نیت خود، به همکاری با آژانس مطابق با این پروتکل ادامه خواهد داد.

دوم) دولت ایران درحالی که در چارچوب نظام عدم گسترش حق دارد انرژی هسته‌ای را برای اهداف صلح‌آمیز توسعه دهد، داوطلبانه تصمیم گرفته است که همه فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم و بازفراوری را به صورتی که آژانس تعریف می‌نماید، تعلیق نماید.

تا صحنه‌های حملات تروریستی در سراسر جهان اسطوره‌ی دردناک و وحشت‌آفرین عملیات آژاکس به چشم می‌خورد.

اکنون نیز اروپا و به ویژه انگلیس مسئولیت سنگینی را بر عهده می‌گیرند در حمایت از دستاربن‌انداز بر عهده می‌گیرند، دیوانگان قدرت و ثروت که برای دست یافتن به خواست‌های خود از هیچ جنسیتی رویگردان نیستند، این رژیم با ثروت نفتی که در دست دارد نیازی به تولید بمب اتمی ندارد، از کجا که چند عدد از بسته‌های کیف ساسونت بمب اتمی روسیه که سال‌ها است گم شده، در مخفی‌گاه‌های ملایان پنهان نشده باشد؟

حاکمیت ایران مدافع حقوق بشر و حاکمیتی مبتنی بر آزادی و دموکراسی نیست و خواست‌های مردم را زیر پا می‌گذارد و به کشتار مخالفان ادامه می‌دهد. با این تفاسیل آیا معقول است که به بمب اتمی نیز مجهز باشد؟ آیا این تجهیز با این حکومت می‌تواند در خدمت منافع ملی ما باشد یا ما را با فاجعه‌ای بزرگ روبرو کند؟ حاکمیتی که در ترورهای جهانی از فلسطین و لبنان تا آرژانتین دست داشته، می‌تواند برای دست یافتن به خواست‌های حقیر خود دنیا را به آتش بکشد. چنان که تا کنون هزاران ایرانی و دیگر انسان‌های بی‌گناه را نابود کرده است.

ملت ایران خواستار رابطه‌ی نیکو با همه کشورهای جهان به ویژه آمریکا و اروپا بر اساس استقلال و حفظ منافع ملی ایران می‌باشد. به دیگر سخن ملتی که هیچ‌گاه مستعمره نبوده، نمی‌تواند هیچ‌یک از این قراردادهای ننگین و چپاول منابع ملی را که دستاربن‌انداز برای سرپا ماندن چوب حراج برای آن زده‌اند، به رسمیت بشناسد. بخشی از دولتمداران آمریکا با تحت تاثیر قرار گرفتن از استدلال‌های متحدان اروپا و در راس آن انگلیس با ملایان مذاکره‌های پنهانی را آغاز کرده‌اند. به باور من مبارزه‌ای که از سال‌های پیش شروع شده است به عقب باز نخواهد گشت، گرچه غرب و به ویژه اروپا و انگلیس بخواهند افکار عمومی جهان را معشوش کنند و سنگ در راه مبارزه‌ی ملت ایران برای آزادی بیندازند.

استکھلام ۱۵ مارس ۲۰۰۴ - ۲۵ اسفند ۱۳۸۲

پانویس‌ها:

وزرای خارجه سه کشور انگلیس، آلمان و فرانسه بیانیه مشترکی منتشر کردند. به گزارش سرویس دیپلماتیک اپلنا، متن کامل این بیانیه که نسخه‌ای از آن در اختیار این خبرگزاری قرار گرفت، به این شرح است:

متن کامل بیانیه مشترک وزرای خارجه انگلیس، آلمان و فرانسه در تهران بر مبنای دعوت دولت جمهوری اسلامی ایران، وزیران امور خارجه انگلیس، فرانسه و آلمان در تاریخ ۲۱ اکتبر ۲۰۰۳ به ایران سفر نمودند. مقام‌های ایرانی و وزرای سه کشور بعد از مشورت‌های زیاد، درباره اقداماتی برای حل و فصل همه مسائل باقی‌مانده آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در خصوص برنامه هسته‌ای ایران و ارتقای اعتماد برای همکاری‌های صلح‌آمیز در زمینه هسته‌ای ایران توافق نمودند. وزیران خارجه انگلیس، فرانسه و آلمان از تصمیمات دولت ایران استقبال کردند و موارد زیر را به آگاهی مقامات ایران رساندند:

الف) دولت‌های متبوع آنها حق ایران را برای استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای برابر با پیمان منع گسترش سلاح هسته‌ای "ان‌پی‌تی" شناسایی می‌کنند.

ب) بنا بر نظر آنها پروتکل الحاقی به هیچ‌وجه قصد مخدوش کردن حاکمیت، وقار ملی و یا امنیت ملی کشورهای عضو را ندارد.

ج) بنا بر نظر آنها اجرای کامل تصمیمات ایران که توسط مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به تأیید برسد، باید موجب شود که شورای حکام آژانس وضعیت کنونی را حل و فصل نماید.

د) سه دولت معتقدند که این امر موجب خواهد شد که راه برای گفت و گو بر مبنای همکاری‌های درازمدت باز شود و از این طریق به کلیه طرف‌های مورد نظر درباره برنامه تولید انرژی هسته‌ای ایران اطمینان داده خواهد شد. به محض این که نگرانی‌های بین‌المللی، از جمله نگرانی‌های سه کشور کاملاً بر طرف شود، ایران می‌تواند انتظار داشته باشد که به طور آسان‌تری به فن‌آوری مدرن و اقلام دیگری در حوزه‌های مختلف دست یابد.

ه) آنها با ایران برای ارتقای امنیت و ثبات در منطقه از جمله ایجاد منطقه عاری از سلاح کشتار جمعی در خاورمیانه مطابق با اهداف سازمان ملل متحد، همکاری خواهند نمود.

مقامات ایران مجدداً تأیید نمودند که سلاح هسته‌ای در دکترین دفاعی ایران جایی ندارد و برنامه و فعالیت‌های هسته‌ای ایران صرفاً در زمینه صلح‌آمیز بوده

انقلاب پرولتری و ...

۱۸۸۵	۱۸۹۵	۱۹۱۳	۱۹۱۳-۱۸۸۵
۸۶۸۷۹۱	۳۵۲۸۸۹	۳۴۴۰۶۰	۲۴۷۳۱-
۱۶۳۴۵۲	۱۶۶۶۵۷	۱۶۹۰۰۵	۵۳۵۳+

شرکت‌های کوچک کشاورزی در انگلستان تقریباً فاقد ارزش هستند. در سال ۱۸۹۵ سطح زمین‌های کشاورزی شرکت‌های کوچک تقریباً ۵ میلیون آکر و در عوض سهم شرکت‌های بزرگ برابر با ۲۸ میلیون آکر بود.

در آلمان نیز روند مشابهی در جریان بود. در دولت قدیمی پروس ۶۸۸۰ دهقان طی سال‌های ۱۸۱۶ تا ۱۸۵۹ در مرادده‌ای آزادانه مزارع خود را همراه با ۱ ۵۲۷ ۳۶۵ مورگن (۵) زمین از دست دادند.

این تکامل دیرتر به دو گونه نیز ادامه یافت. از یکسو شرکت‌های بزرگ و یا صاحبان صنایع به زمین‌های خود افزودند. گرینگ دینسنب در نوشته خود در سال ۱۸۹۳ از «کلنیالیسم درونی» سخن گفته است.

«در کنار آقایان ارشد Majoratsherren (۷) موجودی مالکین میانه از سوی کارخانجات صنعت شکر هم‌چنان در خطر است» (صفحه ۷۳).

از سوی دیگر دهقانان توسط تقسیمات ارثی و بده‌کاری ضایع شدند. با هر تقسیم ارثی مزرعه دهقانان کوچک‌تر و یا فشار هزینه رهن بیشتر شد.

در اینجا سؤاستفاده توسط مالکین بزرگ، در آنجا تقسیم قطاعی زمین و قرض - پایان مالکین کوچک، یعنی پرولتریزه شدن او را نمایانید، هر چند نه کاملاً آن گونه که روند فروپاشی کارگاه‌های کوچک مستقل در برابر صنایع صورت گرفت..

در آخرین دهه اما این روند به رکود گرائید. دهقانان دیگر از سوی مالکین بزرگ تهدید نمی‌شوند و نیز روند ضایع شدن او نیز تا حد زیادی قطع گردید. علل این امر دارای طبیعتی چندگانه‌اند. طرح همه آنها در اینجا غیرممکن است. اما در اینجا باید تأکید کرد که این علل را نباید در این امر جست که شرکت‌های کوچک کشاورزی توانسته‌اند از نقطه نظر فنی در سطح شرکت‌های بزرگ قرار گیرند. به‌ویژه کشاورزی طی دهه‌های گذشته توانست از نظر علمی و فنی از رشد خارق‌العاده‌ای برخوردار شود، اما تنها شرکت‌های بزرگ قادرند آن را به اندازه کافی بکاربرند. شرکت کوچک تنها می‌تواند بخش ناچیزی از این دستاوردهای انبوه را از آن خود سازد.

هرگاه اما شرکت کوچک می‌تواند پابرجا بماند، به علل بسیار دیگری و به ویژه به دو عامل ارتباط دارد: یکی مربوط می‌شود به

با این حال شرکت‌های بزرگ بطور محسوسی دچار کاستی نگشته‌اند. تعداد شرکت‌های بزرگ امپراتوری از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۷ از ۲۵۰۶۱ به ۲۳۵۶۶ و مساحت زمین آنها از ۷۸۳۲۰۰۰ هکتار به ۷۰۵۵۰۰۰ هکتار تقلیل یافته است. این کاستی اما با بکارگیری سرمایه و صنعت جبران شده است. شرکتی که از نیروی سرمایه بیشتری برخوردار است نسبت به شرکتی که زمین بیشتری دارد، توانمند تر است. اما این امر در آماری که تنها مساحت شرکت‌ها را با هم مقایسه می‌کند، آشکار نمی‌شود.

امر غیرممکنی است که بتوان در چارچوب وظیفه‌ای که بر عهده گرفته شده است، تمامی پیچیدگی‌های این مشکل را روشن ساخت. کافی آن است که بگوئیم همانطور که نمی‌توان فروپاشی شرکت‌های کوچک کشاورزی را حس کرد، از اضمحلال شرکت‌های بزرگ نیز خبری نیست. این هر دو موقعیت خود را حفظ کرده‌اند.

۲. برتری فنی شرکت‌های بزرگ

اما از نظر فنی برتری شرکت‌های بزرگ، همراه با پیشرفت علوم طبیعی و بکاربرد عملی آن به‌ویژه در تولید غله، رشد می‌کند. این برتری به‌ویژه نسبت به آن اشکالی از شرکت‌های کوچک در حال رشد است که در اینجا تنها برای مشکل ما مطرح هستند، یعنی شرکت‌هایی که بدون کارگر مزدور و تنها با نیروی خانواده کار می‌کنند.

در اینجا مشکل سوسیالیست‌ها در این پرسش جای می‌گیرد که بر اساس کدامین شیوه تولید باید کار مزدوری در خدمت سرمایه قرار گیرد. دو امکان وجود دارد: یا کار مزدوری در خدمت جامعه قرار می‌گیرد و یا آنکه کار کارگران بدون کمک بیگانگان و بدون وابستگی به دیگران، بخود آنها تعلق می‌گیرد.

با این حال از اقتصاددانان کشاورزی هر از چندی برتری شرکت‌های کوچک کشاورزی را نه از نظر فنی، بلکه از نظر اقتصادی مدعی می‌شوند. اما آنها تحت این مفهوم شرکت‌های میان‌بزرگ و به ویژه شرکت‌های کشاورزی بزرگ دارای کارگر مزدور را در نظر دارند. شرکت‌هایی که بین ۲۰ تا ۱۰۰ هکتار را در بر می‌گیرند و بطور متوسط ۸ تن را استخدام کرده‌اند. تبدیل مزارع اربابی به شرکت‌های بزرگ دهقانی که دارای نوکران، کلفتان و کارگران روزمزد می‌باشند، بطور حتم راه‌حلی برای مشکل کار مزدوری نیست. آن دسته از واحدهای زراعی که می‌توانند در این رابطه مورد توجه قرار گیرند، مزارع قطعه‌ای با مساحتی تا ۵ هکتار هستند. این مزارع می‌توانند بطور متوسط بدون کارگران مزدور کار کنند.

اما این مزارع فقیرترین و از نقطه نظر باردهی ضعیف‌ترین گروه از شرکت‌های کشاورزی را تشکیل می‌دهند. ما در رابطه دیگری باز باین نکته خواهیم پرداخت.

چه در کشاورزی و چه در صنعت نمی‌توان توسط شرکت‌های کوچک کارگران را از کار اجباری بیش از اندازه رها ساخت و آنها را بسوی فرهنگ والاتری سوق داد. و هم‌چنین با شرکت‌های کوچک ممکن نیست بتوان به بالاترین سطح بارآوری کار که پیش‌شرط پیدایش رفاه عمومی است، دست یافت. این امر هم برای کشاورزی و هم برای صنعت، صرف‌نظر از تفاوتی که در جهت تکامل آنها وجود دارد، صادق است. شرکت‌های کوچک ناگزیر موجب کار بیشتر و بربریت می‌گردند.

پانویس‌ها:

- ۵- مورگن واحد اندازه‌گیری سطح در آلمان قدیم بود. مورگن به قطعه زمینی می‌گفتند که بتوان سطح آن را در یک نيمروز (صبح تا ظهر) شخم زد. در پروس اندازه این سطح برابر با ۲۵/۳۵ آر. در ایالت بایرن برابر با ۲۴/۳۷ آر و در ایالت بادن برابر با ۳۶ آر (۶) بود.
- ۶- آر Ar نیز واحد سطح و برابر با ۱۰۰ مترمربع است.
- ۷- در آلمان رسم بر آن بود که زمین دهقان را پسر ارشد ارث می‌برد. بر اساسی این رسم کوشش می‌شد از تقسیم زمین‌های کشاورزی میان ورثه جلوگیری شود، زیرا طی یک نسل کار به آنجا می‌رسید که هیچ‌یک از آنها

پیدایش شرکت‌های تعاونی که از سگسو سبب آسان شدن ارتباط دهقان با رباخواران و دلال‌ها گشته و از سوی دیگر بیشتر از آنچه که برای دهقانان ممکن است، سبب ارتباط آنها با پیشرفت‌های مدرن گشته است.

اما قبل از هر چیز مسئله کارگری به دهقانان کمک رسانیده است. کامل‌ترین فنون و نگرش‌های ژرف علمی از نقطه نظر اقتصادی فایده‌ای ندارند، هرگاه انسان‌هایی که بتوانند آنها بکار گیرند، حضور نداشته باشند. و در بخش کشاورزی چنین کسانی هر چه بیشتر غائب‌اند. هر چه صنایع بیشتر گسترش می‌یابند و به دامنه مرآمده میان شهر و روستا آسان‌تر می‌شود، به همان نسبت نیز به دامنه گریز از روستا به شهر افزوده می‌گردد، امری که شرکت‌های بزرگ کشاورزی بیشتر از آن آسیب می‌بینند تا شرکت‌های کوچک.

کشاورزی شغلی فصلی است. پیش از این کشاورزی با صنعتی که ساکنین روستاها را در فاصله دو فصل کارهای کشاورزی استخدام می‌کرد، گره خورده بود. اما صنایع سرمایه‌داری چنین صنایع بدوی را نابود می‌سازند و باین ترتیب در روستاها سبب رهایی بخش انبوهی از نیروی کار می‌گردند که به شهرها کوچ می‌کنند و در دورانی که در کشاورزی به نیروی کار فراوانی نیاز است، جایشان را کارگران دوره‌گرد می‌گیرند. در این حالت نیز بیشتر از همه کارگران از شرکت‌های بزرگ فرار می‌کنند.

و این شرکت‌ها نه تنها از کمبود کارگران، بلکه از پائین بودن کیفیت کارگران نیز در رنج هستند. تاریخ اقتصاد به ما نخستین شرکت‌های بزرگ را نه در بخش صنعت، بلکه در بخش کشاورزی نشان می‌دهد. چنین شرکت‌هایی به تعداد فراوان در دوران باستان و سده‌های میانه وجود داشتند، در حالی که شرکت‌های بزرگ صنعتی به مثابه پدیده‌های انبوه محصول سرمایه‌داری است. در کشورهایی که مالکین بزرگ ارضی خود زراعت می‌کنند و زمین‌های خود را اجاره نمی‌دهند، اینک تا اندازه‌ای جانشین شرکت‌های کشاورزی سده‌های میانه شده‌اند و تحت تأثیر آن سنت‌ها قرار دارند. یکی از همین سنت‌ها کار اجباری کارگران است. هر چند اینان از بنده به کارگر مزدور بدل شدند، لیکن رفتاری که با آنان می‌شود، همیشه انسان را عمیقاً بیاد زمان‌هایی می‌اندازد که هنوز بنده بودند. این بخش از سده میانی به آهستگی از بین می‌رود، به‌ویژه آنکه کارگران در روستاها منفرد هستند و بهتر می‌توانند کنترل شوند تا در شهرها. همچنین امکانات آموزشی در روستاها به مراتب کمتر است. هر اندازه خصلت کار جنبه کار اجباری داشته و کارگر از هوش کمتری برخوردار باشد، به همان نسبت بکارگیری ماشین‌های دقیق و شیوه‌های علمی دشوارتر خواهد بود و در نتیجه شرکت بزرگ کمتر می‌تواند برتری خود را نشان دهد. حتی کارگران با هوش و زرنگ برای چنین وضعیتی قابل تحمل نیستند. هرگاه آنها نتوانند علیه چنین وضعیتی بجنگند، به شهرها می‌گریزند.

این خود یکی از عللی است که سبب می‌شود تا شرکت بزرگ کشاورزی نتواند هم‌چون شرکت بزرگ صنعتی تأثیر مشابه‌ای داشته باشد. این امر را می‌شود از زمانی که برنامه ارفورت تدوین شد، به خوبی مشاهده کرد. در این زمینه یکی از پیش‌شرط‌های آن برنامه تغییر یافته است.

باین ترتیب تنها می‌توان گفت که دفع شرکت‌های کوچک کشاورزی توسط شرکت‌های بزرگ به رکود گرائیده است، اما این بدان معنی نیست که روند متقابل تحقق یافته است بر این مبنی که شرکت‌های کوچک شرکت‌های بزرگ را دفع می‌کنند. شرکت‌های بزرگ با وجود مضیق‌ای که کمبود کارگر سبب آن می‌گردد و تمامی تلاشی که توسط قدرت دولتی برای ازدیاد مصنوعی شرکت‌های کوچک کشاورزی انجام می‌گیرد، با این نیت که بتوان آنها را به سربازان میطع و رأی دهندگان محافظه کار بدل ساخت، توانستند پابرجا بمانند.

در مورد مسائل شغلی و حرفه‌ای سندیکاها را داریم که کارگران و کشاورزان و کار فرمایان و اصناف دیگر هر یک در سندیکای خود مسائل و مشکلات خود را از طریق دموکراتیک حل و فصل می‌کند. همچنین است سازمان زنان و یا پیروان مذاهب گوناگون که به مسائل ویژه خود می‌پردازند و با توسل به شیوه دموکراتیک یعنی حاکمیت رأی اکثریت عمل می‌کنند. رأی اکثریت و شیوه دموکراتیک در تصمیم‌گیری از سطح خانواده و مدرسه تا صحنه دادگاه‌ها و بالاخره بالاترین عرصه تصمیم‌گیری کشور، یعنی مجالس قانون‌گذاری در جوامع عرفی، اساسی‌ترین زیربنای زندگی و ملاک هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مردم در کشورهای متمدن می‌باشد.

آنچه هدف روشنفکر مدرن‌گرای ایرانی بایستی باشد، دستیابی به جامعه‌ای عرفی و لائیک و زکولار است که جدائی دین و ایدئولوژی از سیاست پیش‌شرط و زیربنای تحقق آن است. جدائی دین از دولت و یا حکومت غلط است. جدائی دین از سیاست صحیح است که در بخش دوم این نوشته به آن می‌پردازیم.

فرانکفورت ۲۰۰۴/۲/۷

معنای کنونی رفرم‌گرایی...

هیچ یک از سردمداران بعدی اصلاح طلبی خواست انجام اصلاحات در نظام جمهوری اسلامی را پیش از پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری مطرح نکرده بود. اینان، تازه پس از رأی ۲۲ میلیونی مردم به خاتمی، در صحنه ظاهر شدند و شعار اصلاح‌گری و اصلاح‌طلبی سر دادند و دمکرات و آزادی‌خواه گشتند. حتا خود خاتمی نیز برای مردم تا ظاهر شدن‌اش در آن مصاحبه‌ی کذایی در تلویزیون و ایراد سخنان قشنگ و دادن وعده و وعیدهای خیالی، که بعدها به صورت مارک تجارته‌اش درآمد، ناشناخته بود.

جریان دوم خرداد و ظهور ناگهانی اصلاح‌طلبان اسلامی در صحنه‌ی سیاست ایران و رفتن مردم به دنبال آنان، شباهت‌های زیادی داشت به جریان خود انقلاب ۵۷؛ ناروشن بودن هدف‌ها و خواست‌ها و چگونگی راه و روش و ابزارهای تحقق آن‌ها.

در مبارزاتی که به قیام ۲۲ بهمن منتهی شد نیز خواست‌ها و شعارها به طوری ناگهانی از خواست‌ها و شعارهایی که تا آن زمان در مبارزات، جنبش‌ها و قیام‌های مردم ایران مرسوم بود، استقلال، آزادی و حکومت ملی، به خواست‌ها و شعارهای مذهبی تغییر یافت. مردم در مدت زمان کوتاهی به ناگهان خواهان استقرار نظامی اسلامی شدند. آن هم از نوع ولایت فقیه‌ی آن، بدون آن که چه پیش و چه پس از طرح آن شعارها کم‌ترین چیزی درباره‌ی آن‌ها شنیده یا کوچک‌ترین اطلاعی از معنا و مفهوم آن‌ها داشته باشند. و نه آن که در باره‌ی معنا و مفهوم آن‌ها و یا چشم‌انداز شرایط و مناسباتی که در انتظار آنان بود، طراحان آن شعارها و رهبران و رهبر مذهبی را در برابر پرسش‌های اساسی و روشن‌کننده قرار داده باشند.

آنان از رژیم پهلوی تا بدان اندازه متنفر و خسته شده بودند و خواست قطع نفوذ آمریکا بر سرنوشت کشورشان و باز یافتن استقلال کشور و استقرار نظامی مردم‌سالار برای آنان تا بدان حد اهمیت داشت، که آماده بودند هر نظام دیگری را که ممکن بود حتا تا حدی آن خواست‌ها را متحقق سازد، بپذیرند. به ویژه آن که تصور می‌کردند نظامی که به دست خود آنان مستقر شده باشد، نظامی خواهد بود مردمی و مردم‌سالار و تحت کنترل خود آنان. و می‌انگاشتند رهبرانی که از میان آنان آمده باشند، رهبرانی خواهند بود دوست مردم و در خدمت آنان. در مورد انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری جریانی شبیه به همان جریان با تفاوت‌هایی این‌جا و آن‌جا تکرار شد.

استثنائی است که کمتر اتفاق می‌افتد- برعکس در جوامع مدرن که عرفیت حاکمیت دارد و دین و مذهب اصولاً یک مسئله خصوصی تلقی می‌شود و با تعصب و فئاتیسم همراه نیست، در اداره کشور نقشی ندارد. می‌بینیم که در فرانسه کاتولیک مندرس فرانس یهودی بارها وزیر و حتی نخست‌وزیر می‌شود و یا در اتریش کاتولیک برونو کرایسکی یهودی سال‌های سال رهبر حزب سوسیال‌دموکرات و وزیر امور خارجه و سالیان درازی صدر اعظم اتریش است تا بدخواه خود از کار سیاسی کناره‌گیری می‌کند. در انگلستان مسیحی بنیامین دیزرائیلی یهودی از بنیانگذاران حزب محافظه‌کار انگلستان و لیدر آن حزب از نویسندگی به مقام وزارت و صدر اعظمی می‌رسد و در کنار کلادستون امپراتوری انگلستان را توسعه می‌دهد و استحکام می‌بخشد.

بر عکس در کشورهای اسلامی با اتکاء به اکثریت مسلمان، اقلیت‌های دینی و مذهبی نه فقط امکان ارتقاء به مقام‌های بالای کشوری و لشگری را ندارند، حتی مورد آزار و شکنجه و تحقیر هم واقع می‌شوند. نمونه آنرا حتی در کشور اسرائیل که مدعی نظامی لائیک و زکولار می‌باشد که هم از نظر نژادی و هم از نظر مذهبی یک رژیم فاشیستی می‌باشد، می‌بینیم که با اتکاء به اکثریت یهودی و ادعای حاکمیت دموکراتیک بر اساس اکثریت غیر متغیر و متحجر یهودی، ساکنان عرب مسلمان و مسیحی آن شهروندان درجه دو به حساب می‌آیند و دارای حقوق برابر با یهودیان نیستند. تنها در لبنان یک استثنای قراردادی وجود دارد که رئیس‌جمهور مسیحی، رئیس‌دولت سنی و رئیس‌مجلس شورا یک شیعه است.

اکثریت ایدئولوژیک هم، چه بر پایه مارکسیسم-لنینیسم و کمونیسم آن که حاکمیت را طبقاتی می‌داند و عملاً آنرا در حزب محدود می‌کند و حقوق برابر شهروندان را، دارای هرگونه گرایش عقیدتی و آرایش طبقاتی که باشند نمی‌پذیرد و چه اکثریت ایدئولوژیک بر اساس فاشیسم که بر پایه اکثریت نژادی استوار است که ذکرش آمد، هم مانند اکثریت دینی که آنهم یک نوع ایدئولوژی منتهی با ادعای آسمانی بودن می‌باشد، اکثریتی نیستند که در دموکراسی پایه حاکمیت را می‌سازند.

چهارم- اکثریت شغلی: که این هم یکی از اکثریت‌های نسبتاً ثابت و غیر متغیر و متحجر بخصوص در جوامع سنتی می‌باشد هم، آن اکثریتی نیست که در نظام دموکراسی پشتوانه قدرت اجرایی می‌باشد. نمی‌توان در جامعه‌ای که اکثریت غیر متغیر و متحجر و ثابت آنرا کشاورزان و یا کارگران صنعتی تشکیل می‌دهند، بر پایه این اکثریت کشاورز و یا کارگر، حاکمیت بر پا کرد و آنرا نظام دموکراسی نامید. در پایان این بحث لازم است این واقعیت را هم متذکر شوم که آنچه به‌عنوان قانون با رأی اکثریت به تصویب می‌رسد، نه بیان حقیقتی است و نه حقانیتی را در خود می‌تواند ادعا کند و نه ارزش و اعتبار ابدی و ازلی دارد. قانون برخاسته از رأی اکثریت تنها و تنها بیان نتیجه‌ای است که اکثریت جامعه پس از کند و کاو و بررسی داده‌های تا آن زمانی و دست‌آوردهای علمی و تجربی جامعه به آن رسیده است که در شرائطی دیگر قابل تغییر و تکمیل و تصحیح و حتی حذف می‌باشد.

و بالاخره نظام دموکراسی در رابطه با اراده کشور و سیاست‌گذاری مملکت در تمامی زمینه‌ها این چنین معنی می‌شود که "همه قدرت از اراده آزاد ملت نشأت می‌گیرد". و این اراده آزاد ملت بیان برخاسته از منافع و مصالح ملت در کلیت و عمومیت آن و استیفاء و به دست آوردن آن است که در نظام دموکراسی تحقق می‌یابد. فرد مردم یک کشور در مورد مسائل سیاسی و اداره کشور تنها و تنها از منظر منافع و مصالح ملی در رابطه با مسائل و مشکلات خود چه در محدوده داخلی و چه در رابطه جهانی رأی آزاد برخاسته از اراده آزاد خود را بیان می‌کنند که اگر بصورت اکثریت در آمد، حاکمیت و جزمیت خواهد داشت. این که چه دین و مذهبی دارند، زن هستند یا مرد، حرفه و پیشه آنان چیست، و دارای چه زبان چه نژاد و چه فرهنگی هستند، در این رابطه مطرح نیست.

مطبوعات که در آغاز کار مجلس هفتم به مجلس آورده شد و ولی فقیه با حکم حکومتی کذایی حتماً مانع از طرح آن شد، اشاره کرد. حتماً اگر آن لایحه به تصویب هم می‌رسید، به ترتیب شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت هر یک می‌توانست مانع اجرای آن شود و در واقع نیازی به حکم حکومتی نبود. با وجود این خامنه‌ای آن حکم حکومتی کذایی را به مجلس فرستاد تا با این عمل خود به مردمی که اکثریت قابل ملاحظه‌ای از کرسی‌های نمایندگی را در مجلس ششم به دوم خردادی‌ها سپرده بودند تا آنان رفرم‌هایی را که به مردم وعده داده بودند، متحقق سازند، حالی کند که در نظام اسلامی چه کس یا کسانی حاکم‌اند و در نظامی که تبلور اراده‌ی خدا است، رأی مردم و آن اکثریت پیشیزی ارزش ندارد.

مردمی که به خاتمی رأی داده بودند، نظام ولایت فقیه را نمی‌خواستند. آن را که داشتند. آنان نظامی مردم سالار را می‌خواستند. ولی آیا واقعاً بر این باور بودند که خاتمی علیه نظام ولایت فقیه وارد عمل خواهد شد؟ چنین فرضی بعید به نظر می‌رسد. ولی در خرداد ۷۶ چه بدیل دیگری، چه راهی، کدام شخصیت و کدام نیروی واقعی برای تغییر نظام وجود داشت تا مردمانی از نظام ولایت فقیه به ستوه آمده، به جای خاتمی به آن روی آورند؟ حال که بدیلی که مورد اعتماد مردم و دلخواه آنان باشد وجود نداشت، انتخاب خاتمی به جای ناطق نوری، نامزد ولی فقیه برای ریاست جمهوری، حداقل به آنان این فرصت را می‌داد تا به ولی فقیه و نظام ولایت فقیه یک نهی جانانه بگویند، که گفتند.

شاید بتوان گفت که آنان در واقع به خاتمی رأی ندادند. رأی آنان، رأی به مردم‌سالاری بود. خاتمی تنها وسیله‌ای بود که در آن زمان آنان می‌توانستند با استفاده از آن این تمایل و خواست خود را بیان دارند.

ولی اگر از منظر دیگری، از منظر تاریخی - منظور جریان تکامل تاریخی جامعه‌ی ایران و گذار آن از جامعه‌ی پیشاسرمایه‌داری به سرمایه‌داری است - به دوم خرداد و اساساً به کل فرایند انقلاب ۵۷ و پی‌آمدهای آن نگریسته شود، شاید بتوان هم برای انقلاب و پی‌آمد آن - استقرار نظام ولایت فقیه - و هم برای دوم خرداد ۷۶ و جریان اصلاح طلبی و شکست محتوم آن، توضیحی، توجیهی و حتماً مشروعیتی تاریخی یافت.

البته یاوه‌هایی از این قبیل که خمینی مردم را فریب داد، یا رادیوی بی‌بی‌سی از خمینی برای مردم رهبر ساخت، یا انگلیس یا آمریکا شاه را بردند و خمینی را آوردند، هیچ چیزی را توضیح نمی‌دهد. زیرا چنین نظرهایی انقلاب ۵۷ و استقرار نظام ولایت فقیه را چون پدیده، جریان و امری تصادفی، بیرونی و بیگانه نسبت به تاریخ و واقعیت‌های جامعه‌ی ایران توضیح می‌دهد و در نتیجه هیچ رابطه‌ی علت و معلولی میان تاریخ این جامعه و واقعیت‌های آن با انقلاب برقرار نمی‌سازد.

ولی تاریخ تاکنونی جوامعی که پیش گامان این جریان، یعنی گذار از جامعه‌ی پیشاسرمایه‌داری به جامعه‌ی سرمایه‌داری بوده‌اند، نیز (جوامع مسیحی اروپای غربی) جریان تبدیل مذهب متعلق به و فرآورده‌ی جامعه‌ی پیشاسرمایه‌داری را به مذهب درخور جامعه‌ی سرمایه‌داری، که جریانی بود طولانی، خونین و مخرب، نشان می‌دهد.

تاریخ نگاران با نگرش ایده‌آلیستی به تاریخ - آنان که دگرگونی تاریخی و کیفی جوامع را عمدتاً نتیجه‌ی نبوغ فکری اندیشگران خلوت نشین می‌دانند - تقریباً همگی در این حکم هم نظرند که پایان دوران فنودالیسم و آغاز جامعه‌ی بورژوازی، که فرد آزاد در مرکز آن قرار دارد، نتیجه‌ی رفرم در مذهب مسیحی به دست رفرمیست‌های مذهبی و مشهورترین آنان، مارتین لوتر آلمانی با تزه‌های معروف‌اش بوده است. لوتر در آن تزه‌ها دگم‌های کلیسای کاتولیک را که مناسبات جامعه‌ی فنودالی را توجیه می‌کرد و به آن مشروعیت می‌بخشید و در واقع مراتب و مدارج قدرت در درون کلیسا خود انعکاسی بود از آن شرایط اجتماعی، مورد سؤال قرار داد. و با طرح تزه‌های خود در واقع مرجعیت

انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری در واقع نتیجه و اوج دوره‌ای از مبارزه برای برنامه، سیاست و روش جدیدی از حکومت به جای سیاست، برنامه و روش حکومت آثانی نبود که بعدها تمامیت خواهان نامیده شدند. به این دلیل در انتخاب خاتمی مردمی که به او رأی دادند، به سیاست و برنامه‌ی معینی رأی ندادند. زیرا نه برنامه‌ای در کار بود و نه سیاستی. در واقع رأی آنان به خاتمی بیش‌تر بیان استیصال مردمی بود که خود را در چنگال نظام ولایت فقیه گرفتار می‌دیدند، بدون آن که چشم اندازی در برابر خود برای خروج از بن بست که استبداد و فساد نظام خودکامه‌ی خمینی - رفسنجانی برایشان به ارمغان آورده بود، مشاهده کنند. همان گونه که دنباله روی آنان از خمینی و تکرار شعار جمهوری اسلامی بیان استیصال بود که آنان خود را در شرایط نظام استبدادی و فاسد پهلوی در آن می‌یافتند.

انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری نشان پیروزی یک جنبش سیاسی نبود که اکنون پس از گذار از مبارزه‌ای کوتاه یا طولانی با نیروهای مخالف، مردم، رهبر آن را به قدرت می‌رساندند. در انتخاب خاتمی مردم برنامه یا سیاستی را انتخاب نمی‌کردند. بلکه ظهور او و انتخابش حادثه‌ای بود به مانند یک تصادف که به ناگهان و بدون وجود هیچ نشانی از بروز آن، روی می‌داد. به این لحاظ پیوندی پیشین میان او با مردمی که به او رأی داده بودند، وجود نداشت. مردم در باره‌ی شخصیت خاتمی، نقاط قوت یا ضعف او و طرز فکراش چه می‌دانستند؟ هیچ چیز.

ولی با این همه خاتمی و بخشی از دوم خردادی‌ها می‌توانستند آغاز جنبشی شوند. اگر! اگر آنان برای خود اصالتی و رسالتی قایل می‌بودند. دگرگونی ماهوی نظام اسلامی را به راستی می‌خواستند و آماده بودند برای تحقق آن وارد مبارزه‌ای جدی و پی‌گیر با تمامیت خواهان بشوند. فقط در این حالت بود که آنان می‌توانستند دست به سوی مردم دراز کنند. سازمان دادن آنان را هدف بلاواسطه‌ی خود قرار دهند و با اتکاء به نیروی آنان به مصاف تمامیت خواهان حاکم بروند. بیست و دو میلیونی که به خاتمی رأی دادند، در واقع فقط به یک امید رأی داده بودند. به این امید که خاتمی و همفکران‌اش به کمک آنان در جهت دگرگونی نظام خودکامه و فاسد ولایت فقیه به نظامی مردم‌سالار گام بردارند.

ولی خیلی زود روشن شد که خاتمی و بسیاری از دوم خردادی‌ها خواهان تغییر ماهوی نظام نیستند. ظاهراً آنان این امید واهی را در سر داشتند که هم زمان هم ولایت فقیه را حفظ کنند و هم نظام مردم سالار را! به قول معروف هم خدا را می‌خواستند هم خرما را. ولی این دو امر مکمل هم نیستند. نافی یک دیگرند. جمع نظامی مذهبی، آن هم از نوع ولایت فقیه‌ی آن، که مشروعیت خود را فقط از یک ادعای اثبات ناپذیر می‌گیرد، این ادعا که نماینده‌ی خدا بر روی زمین است، با نظامی مردم سالار، که مشروعیت خود را از اراده‌ی بلاواسطه‌ی مردم کسب می‌کند و اتفاقاً یکی از خصوصیات اساسی آن جدایی دین و دولت از یک دیگر است، فقط می‌تواند در خیال و در ذهنی مغشوش تحقق یابد و نه در دنیای واقعیت‌ها. در واقع کسی که چنین معجون را در سر دارد، مرتکب دو اشتباه می‌شود. نه خصوصیات و الزامات حکومت دین و مذهب را می‌شناسد و نه خصوصیات و الزامات حکومت مردم سالاری مدرن را.

از این گذشته، مگر چنین معجون پیش از دوم خرداد در ایران وجود نداشت؟ در واقع چنین معجون ۲۵ سال است که در ایران بر سر کار است. نظام اسلامی کنونی خود حامل معجون ولایت فقیه و جمهوری است که گویا باید بر حاکمیت مردم در کنار حاکمیت فقیه دلالت داشته باشد. ولی دو سیستم کیفیاً مخالف با یکدیگر، نمی‌توانند در کنار یکدیگر و به طور برابر با هم، به اصطلاح هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. یکی باید بر دیگری تسلط یابد. یکی به طور واقعی حکومت می‌کند و دیگری تنها در اسم وجود دارد. این واقعیت به ویژه هنگامی رخ می‌نماید که ماهیت متضاد آن‌ها در رابطه با امر معینی نمایان شود. برای نمونه می‌توان به لایحه‌ی اصلاح قانون

دگرگونی در ذهنیت را بوجود می‌آورد. هر چند دگرگونی در عین اجتماعی نیز به دست آدمی انجام می‌پذیرد. بنا بر این، میان عین و ذهن رابطه وجود دارد، ولی رابطه‌ای دیالکتیکی. به این معنا که ذهن و عین از یکدیگر تأثیر پذیرند. پس هر دو فعال‌اند. منتها هر ذهنی، و در نتیجه ذهن انسان به عنوان نوع، در بستری عمل می‌کند که از پیش وجود دارد و وی آن را در پیش روی خود می‌یابد و به ذهنیت او شکل می‌بخشد. بدین‌سان می‌توان گفت که هر چند ذهن و عین کلیت واحد متناقضی را در معنای دیالکتیکی آن تشکیل می‌دهند، ولی نقش توضیح‌دهنده از آن عین است، چون در واقع انسان خود نیز جزئی است از همان عین، طبیعت. بنا بر این، آدمیان هستی و زندگی خود را بر احکام و الزامات مذهب، هر مذهبی، بنا نمی‌سازند. بلکه بر عکس مذهب و اعتقادات خود را بر اساس نیازها و الزامات زندگی واقعی‌شان، یعنی در رابطه با نیازهای تولید و توزیع زندگی واقعی بوجود می‌آورند.

از این چشم انداز، نگاه به روند تاریخی جامعه‌ی ایران، انقلاب ۵۷ و رهبری خمینی و استقرار نظام اسلامی معنای دیگری می‌یابد. انقلاب بهمن و استقرار نظام اسلامی از یک سو حلقه‌ی ارتباط و پیوند جامعه‌ی سنتی پیشاسرمایه‌داری ایران با جامعه‌ی سرمایه‌داری است، زیرا در این روند مذهب منطبق و محصول جامعه‌ی کهن خود را از طریق تفسیرهای تازه و نو با الزامات جامعه‌ی بورژوازی در حال استقرار و گسترش منطبق می‌سازد و روحانیت و روحانیان خود را بوجود می‌آورد، و از سوی دیگر بر خلاف کشورهایمانند ترکیه، نه از بالا و به زور و در روندی متناقض و واپسگرا، بلکه از پایین و به طور تجربی و عملی توده‌های وسیع مردم را به ضرورت جدایی دین از دولت و آزادی دین و وجدان، آگاه می‌سازد. که این امر یکی از پیش شرط‌های اساسی جامعه‌ی بورژوازی در اوضاع و احوال کنونی تاریخی است.

هر آینه از این دیدگاه تاریخی در روند انکشاف جامعه‌ی ایران در گذار از جامعه‌ی پیشاسرمایه‌داری به جامعه‌ی سرمایه‌داری بنگریم، آن‌گاه انتخاب خاتمی و جریان اصلاح طلبی نیز توجیه پذیر است و برخوردار از مشروعیت. زیرا آن نیز حلقه‌ی است ضروری از همین فرآیند فرم در مذهب و سازگار ساختن آن با الزامات جامعه‌ی بورژوازی و آگاهی‌یابی توده‌های وسیع مردم به ضرورت جدایی دین از دولت، که استقرار نظام اسلامی آغاز آن و جریان دوم خرداد و انتخابات مجلس هفتم نقطه‌ی پایانی‌اش بود.

جریان دوم خرداد و اصلاح طلبی لازم بود تا بخش‌های وسیعی از مردم و همچنین بخش‌های گوناگونی از روحانیان، تناقض حل‌ناپذیر میان دولت دینی و مردم سالاری را به طور تجربی و حسی دریابند. شکست جریان معروف به دوم خردادی‌ها و پروژه‌ی فرم دولت دینی برای وارد کردن عواملی از نظام مردم‌سالاری در آن و دمساز ساختن‌اش با نظام ولایت فقیه، آشکار ساخت که هر کس که خواهان نظام مردم سالار در شکل مدرن آن است، یعنی نظام جمهوری فدرال و لائیک، باید برای برانداختن نظام اسلامی فعالیت کند و نه آن که تحت هر عنوانی، اصلاح طلبی، احتراز از خشونت و مانند آن‌ها، در راه استمرار آن گام بردارد و بکوشد تا مردم را به سراب دگرگونی و حرکت به سوی مردم سالاری در چارچوب این نظام امیدوار سازد.

پس اکنون می‌توانیم به این پرسش که معنای کنونی فرم‌گرایی در جمهوری اسلامی چیست، چنین پاسخ دهیم: آن که هنوز از جریان اصلاح طلبی در چارچوب نظام ولایت فقیه‌ی طرفداری می‌کند، دانسته یا ندانسته، در واقع از نظام مبتنی بر ولایت فقیه، یعنی ادامه‌ی حاکمیت باند مافیایی خامنه‌ای-رفسنجانی پشتیبانی می‌کند و استمرار آن را می‌خواهد، و به این ترتیب، علیرغم فریادهای تغییر و اصلاح طلبی، خود به جزئی از همین نظام درمی‌آید.

«انتخابات مجلس...»

برای ترسیم تصویر روشن‌تری از این انتخابات فرمایشی، قبل از پرداختن به نتایج آن، ابتدا شرائطی را که «انتخابات» در آن انجام

پاپ را به عنوان تنها تفسیر کننده‌ی خطا ناپذیر روح و معنای گفته‌های مسیح به چالش طلبید.

البته می‌دانیم که مدت‌ها پیش از ظهور اصلاح طلبان مذهبی و از جمله لوتر، ظهور سرمایه‌داری مدرن در ایتالیا از اواسط قرن ۱۴ و انکشاف آن، زمینه‌های مادی و اقتصادی لازم را برای گذار از جامعه‌ی فئودالی به جامعه‌ی سرمایه‌داری فراهم می‌آورد. جریان‌های فکری فلسفی، ادبی، هنری و سیاسی که رنسانس نقطه‌ی اوج مرحله‌ای آن بود و تصویر انسان را از خود و جهان پیرامونی‌اش بکلی دگرگون ساخت، در واقع انعکاس آن تغییرات عینی و واقعی در ذهن انسان‌ها و سازگار ساختن مناسبات و شرایط اجتماعی آنان با نیازهای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بود.

به عبارت دیگر وحدت میان عین و ذهن در جامعه و انسان فئودالی که طی قرن‌ها تولید و توزیع مبتنی بر این شیوه‌ی تولید بوجود آمده و استحکام یافته و در ذهن انسان‌ها چون مناسباتی طبیعی، ابدی و تغییر ناپذیر نقش بسته بود از هم گسیخته می‌شد و بنای ذهنی متناسب با آن نیز به تدریج فرو می‌ریخت.

همان گونه که عینیت جامعه‌ی فئودالی ذهنیت متناسب با خود را می‌طلبید و در ذهن انسان‌ها چنان ذهنیتی را تولید و باز تولید می‌کرد، اکنون جامعه‌ی در حال شکفتن بورژوازی نیز به ذهنیتی متناسب با واقعیات و ماهیت عینی خود نیاز داشت و متفکران‌اش هر آن چه را که تا دیروز طبیعی، ابدی و تغییر ناپذیر پنداشته می‌شد، مورد شک و تردید و سؤال قرار می‌دادند و اگر آن را متناسب با شرایط تازه نمی‌یافتند، آن را مغایر با عقل و مردود اعلان می‌داشتند.

سلسله مراتب و امتیازهای رسته‌ای در جامعه‌ی فئودالی، جامعه‌ای که هستی آدمی و در نتیجه تولید و توزیع در آن هنوز به طور مستقیم به نیروهای طبیعی وابسته بود و تحت تسلط آن نیروها قرار داشت، ضرورتاً توضیح و توجیهی را ممکن می‌ساخت که نیرویی خارج از انسان و حاکم بر او و هر چیزی در این جهان برایش از ازل تعیین کرده بود.

ولی انکشاف سرمایه‌داری و هم راه با آن دگرگونی‌های سریع و پیوسته در حال گسترش در علم و تکنیک و در نتیجه شناخت بیش‌تر و بهتر آدمیان از نیروهای طبیعی و یاد گرفتن راه‌های کنترل و استفاده از آن در تولید و زندگی، از تسلط نیروهای طبیعی بر انسان به طور روز افزون می‌کاست و از این راه تصویر او را از خود و جهان پیرامونی‌اش دگرگون می‌ساخت. در نتیجه میان توضیحات و دگم‌های کلیسا با آن چه آدمیان در زندگی واقعی تجربه می‌کردند و هم‌چنین با توضیحاتی که علم از پدیده‌ها و پروسه‌های طبیعی ارایه می‌داد و تجربه، درستی آن را تأیید می‌کرد، تناقضاتی آشکار بروز می‌کرد. این تناقض‌ها به ناگزیر می‌توانست فقط پایه‌های دگم‌های کلیسا را متزلزل سازد. فرآیند این روند، ضرورت تغییر در دگم‌های کلیسا و ارایه‌ی تفسیری دیگر را از مسیحیت که در انطباق با نیازهای جامعه‌ی معاصر، یعنی جامعه‌ی بورژوازی باشد، ضروری می‌ساخت و ظهور لوتر و اصلاح طلبان دیگر و پی‌آمدهای آن پاسخی بود به این نیازهای تاریخی. بنا بر این، بر خلاف نظر ایده‌آلیست‌ها، ظهور سرمایه‌داری نتیجه‌ی نظرات لوتر و دیگر اصلاح‌گران مذهبی نبود، بلکه آن خود نتیجه‌ی پیدایش سرمایه‌داری در بطن جامعه‌ی فئودالی و رشد و انکشاف آن در آن بطن تا مرحله‌ی معینی بود. مرحله‌ای که هنوز مناسبات جامعه‌ی فئودالی مواعنی عبور ناپذیر در برابر رشد و انکشاف سرمایه‌داری قرار نمی‌داد. به محض آن که آن موانع به صورت سدی در برابر پیش‌رفت و انکشاف سرمایه‌داری درآمد، می‌بایستی از پیش پا برداشته می‌شد و برداشته شد.

این عین نیست که باید به صورت پایدار خود را با ذهنیت آدمی منطبق سازد، یا به عبارتی دیگر، ذهنیت آدمی نیست که عین را به صورت پایدار به وجود می‌آورد و بنا بر این، با تغییر در ذهن عین نیز دگرگون می‌شود. بلکه بر عکس این ذهن است که باید خود را به صورت پایدار با عین منطبق سازد و تغییرات در عین است که

افزون بر این‌ها «انتخابات» نیازمند خفه کردن صدای مخالفین و منتقدین در داخل بود که آن هم می‌بایستی از طریق دخالت و تهدیدهای روزمره قوه قضائیه، بستن بقایای مطبوعات منتقد و وابسته به اصلاح‌طلبان، بیکه‌تازی رسانه‌های تمامیت‌خواهان و دروغ‌پردازی و بمباران تبلیغاتی بی‌وقفه انجام می‌گرفت. حاصل سازش با خارج، امید به سکوت دولت‌های اروپائی و امریکا در برابر سرکوب داخل در برابر نمایش انتخابات بود.

به سخن دیگر سیاست سرکوب در داخل (هم برای انتخابات و هم برای بعد از انتخابات) سیاست سازش با خارج را ضروری می‌ساخت. اقتدارگرایان حاکم برای جلب حمایت دولت‌های اروپا و امریکا، علاوه بر اعلام علنی همکاری در زمینه فعالیت اتمی و در عراق، کوشش کردند از طریق نمایندگان خود (حسن روحانی، برادران لاریجانی و ...) به دولت‌های غربی اطمینان دهند که یک دست شدن سه قوه در ایران به سود آنها و هموار کننده عادی سازی رابطه با امریکا است.

سرانجام نیروهای مسلط بر جمهوری اسلامی با این تمهیدات و با سیاست «سرکوب در داخل و سازش با خارج» به پیشواز «انتخابات» رفتند. این سیاست اما برخلاف انتظار آنها، مقاومت مردم ایران و نیروهای سیاسی داخل و خارج از کشور را تشدید کرد، جنبش تحریم انتخابات را بیش از پیش گسترش داد و اعتراض جهانیان را برانگیخت.

در ایران مخالفت با انتخابات هر روز بیشتر شد و دامنه‌ای وسیع‌تر یافت. رد صلاحیت ۲۵۰۰ نفر، اعتراض همگان را - حتی در شهرهای کوچک که اقتدارگرایان در آنجا دغدغه کم‌تری داشتند - سبب گردید. به‌ویژه پس از رد صلاحیت‌ها توسط «شورای نگهبان» بسیاری از گروه‌های سیاسی از جمله «شورای هماهنگی دوم خرداد»، «جبهه مشارکت اسلامی»، «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، «دفتر تحکیم وحدت»، «مجمع محققین و مدرسین علمیه قم»، «مجمع نمایندگان ادوار مجلس»، نیروهای ملی-مذهبی، نهضت آزادی و شمار بزرگی از فعالان سیاسی، روشنفکران، استادان دانشگاه‌ها ... اعلام کردند که در انتخابات شرکت نخواهند کرد. اکثریت بزرگ مردم نیز در فرصت‌های متفاوت، در خیابان‌ها، در صف اتوبوس‌ها و در مصاحبه با خبرنگاران خارجی از تحریم و عدم شرکت در انتخابات سخن می‌گفتند.

به موازات تشدید فشار علیه اصلاح‌طلبان و رد صلاحیت نامزدهای آنها، مقاومت و افشاکگری‌های بخش بزرگی از گروه‌های دوم خرداد بیش از پیش افزایش یافت. تحصن نمایندگان در مجلس، افشاکگری‌ها، سخنرانی‌ها و اشاره صریح برخی از آنان پیرامون ماهیت فرمایشی انتخابات و نام بردن از کودتای انتخابات و از «بیت رهبری» و شخص «رهبر» به‌عنوان ستاد کودتا، یکی از موارد بارز این تشدید مقاومت بود. عده‌ای از نمایندگان متحصن و مستعفی با صراحت اعلام داشتند که ستاد انتخابات و «ستاد ضد اصلاحات در دفتر رهبری خیمه زده است». اکبر موسوی خوئینی نماینده مستعفی مجلس و دبیر کل سازمان دانش‌آموزان ایران در تظاهرات دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر در ادامه این سخنان اظهار داشت «ساده‌اندیشی است که فکر کنیم رد پی در پی مصوبات کلیدی مجلس و حذف جمهوریت نظام با اراده چند فقیه شورای نگهبان صورت گرفته باشد ... و قطعاً شخص «مقام رهبری» به‌عنوان منصوب کننده شورای نگهبان و ستاد ضد اصلاحات در اتخاذ چنین تصمیم خطرناکی نقش داشته‌اند ... امروز هم می‌خواهند برای رها شدن حاکمیت از قید نظارت مجلس با تشکیل مجلس فرمایشی «سلطنت اسلامی» ایجاد نمایند و مقام رهبری مسئول عواقب کودتای پارلمانی در کشور است».

تحصن نمایندگان و افشاکگری‌های عده‌ای از آنان درباره تشکیل ستاد کودتا تحت نظر مستقیم «رهبر» و درباره تصمیم این ستاد برای پر کردن «مجلس هفتم» توسط نامزدهای از قبل تعیین شده به نوبه خود سبب گسترش دامنه تحریم شد و اعتراض و توجه بیشتر جهانیان را نسبت به انتخابات فرمایشی برانگیخت.

در خارج از کشور نیز تقریباً تمامی سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و شمار بزرگی از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی از ماه‌ها پیش از

گرفت و برنامه، زمینه‌سازی، و اقدامات قبلی گردانندگان نظام را در داخل و در عرصه بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ماه‌های قبل از انتخابات

با شکست جریان اصلاح‌طلبی و قطع امید مردم از آن، حاکمیت در آستانه «انتخابات» مجلس هفتم با اوضاع و شرائطی جدید و با این خطر روبرو بود که برخلاف انتخابات ریاست جمهوری و مجلس ششم، در این «انتخابات» از امکان بهره‌برداری از رأی مردم محروم بماند. در دوره‌های نام‌برده باندهای حاکم بر جمهوری اسلامی کوشیدند، شرکت مردم در انتخابات را دلیلی بر مشروعیت نظام جلوه دهند. اما برای دور جدید «انتخابات مجلس»، تمام شواهد حاکی از آن بود که مردم (حتی در صورت شرکت اصلاح‌طلبان) در انتخابات شرکت نخواهند کرد. آنها طی چهار سال گذشته یک بار دیگر «مجلس» و نقش آن را در نظام ولایت فقیه تجربه کرده بودند و تجربه چهار ساله نشان داد که مجلس حتی در صورت وجود یک اکثریت منتخب آنها، در قانون‌گذاری باید گوش به فرمان «رهبر» و «شورای نگهبان» باشد. در نظام حاکم نمایندگان مجلس نه فقط حق قانون‌گذاری، بلکه حتی حق سخن گفتن ندارند و هرگاه فراتر از حدود تعیین شده سخنی بگویند، توسط قوه قضائیه تحت پیگرد و بازخواست و محاکمه قرار می‌گیرند. در نظام ولایت فقیه اختیارات مجلس هر لحظه می‌تواند با «حکم حکومتی رهبر» سلب گردد. آنها این واقعیت را تجربه کردند که در این نظام مجلس و نهادهای انتخابی چیزی جز پوشش خودکامگی نظام نیست. در این نظام بنا بر تصریح اصل ۹۳ قانون اساسی، مجلس «بدون شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد» و طبق اصل ۹۶، اکثریت فقهای این شورا، یعنی منصوبان رهبر در صورت تشخیص «مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام و یا با قانون اساسی» می‌توانند جلوی قانون‌گذاری مجلس را بگیرند و طرح‌ها و لوایح آن را از اعتبار ساقط سازند.

با توجه باین واقعیت‌های ساختاری و تجربه عملی این «مجلس‌ها» آشکار بود که مردم دیگر، همان‌گونه که در انتخابات شوراها نشان دادند، در نمایش انتخاباتی شرکت نخواهند کرد و همه علائم نیز حاکی از این عدم مشارکت بود. برآوردها و نظرسنجی‌های هر دو جبهه نشان می‌داد که استقبال مردم از انتخابات مجلس هفتم (با حضور یا بدون حضور اصلاح‌طلبان) زیاد نخواهد بود. بنابراین تمامیت‌خواهان حاکم بر نظام در چنین شرائطی دیگر نیاز چندانی به اصلاح طلبان نداشتند و دلیلی نمی‌دیدند که کرسی‌های مجلس را به آنها بسپارند و یا با آنها تقسیم کنند. در نتیجه برنامه قبضه کردن کامل این نهاد را تدارک دیدند. با تسخیر رسمی مجلس آنها هم از مزاحمت‌های اصلاح‌طلبان رها می‌شدند و هم زمینه گرفتن ریاست جمهوری را فراهم می‌ساختند.

اجرای این برنامه و انجام انتخابات فرمایشی اما، مستلزم «آرامش» در داخل و برخورداری از حمایت یا سکوت خارج بود. در این ارتباط، دادن امتیاز به خارج و اقدام و مانور در عرصه سیاست خارجی و در مناسبات با امریکا عاملی مهم و ضروری بشمار می‌رفت.

رهبران جمهوری اسلامی با توجه به مشکلات امریکا در خاورمیانه و در رابطه با تروریسم از مدت‌ها پیش از انتخابات تلاش کردند از این مشکلات به مثابه اهرمی برای بده بستان بهره‌برداری کنند.

عراق، موضوع تروریسم و سازمان القاعده، صلح خاورمیانه و فعالیت اتمی ایران از مسائل کلیدی در تنش‌ها و جدال میان امریکا و ایران بود که رهبران جمهوری اسلامی می‌توانستند (و می‌توانند) در کاهش یا تشدید آنها نقشی مهم ایفاء کنند. آنها بر این امر واقف بودند که امریکا برای حل این مشکلات به متوقف شدن تحریکات جمهوری اسلامی و در صورت امکان به کمک و همکاری آنها نیاز دارد. در نتیجه از ماه‌ها قبل با آغاز مذاکرات و همکاری در مسئله عراق و سازمان القاعده و در موضوع فعالیت اتمی ایران آمادگی خود را برای عمل در این زمینه‌ها، برای بده بستان و بهره‌برداری از آن در سیاست داخلی (و از جمله انجام انتخابات فرمایشی) نشان دادند.

سمیرم شکل رسوا بخود می‌گیرد و البته این شکل به سمیرم محدود نبود. رقم سازی‌هایی از نوع سمیرم - تا آنجا که افشاء شده است، حداقل در چهار شهرستان دیگر نیز مشاهده گردیده است. در لردگان چهار محال، در ورزقان (آذربایجان شرقی)، در پل دختر لرستان و ممسنی (فارس) نیز میزان آراء مأخوذه بیش از تعداد دارندگان حق رأی بوده است.

تقلب‌های انتخاباتی برای نشان دادن درصد بالای شرکت کننده در تهران (و سایر شهرستان‌ها) به رقم سازی محدود نمی‌شود. استفاده از شناسنامه‌های جعلی یکی دیگر از موارد بالا نشان دادن درصد آراء و درصد رأی نامزدهای حاکمیت بوده است، گرچه از میزان این تقلب اطلاع دقیقی در دست نیست، اما تا آنجا که شواهد غیرقابل انکار بود، مقامات جمهوری اسلامی ناگزیر بدان اعتراف کردند. حتی سخنگوی قوه قضائیه مجبور شد اعلام کند که مسئله شناسنامه‌های جعلی و تلاش برای استفاده از آنها واقعیت داشته است. وزارت اطلاعات نیز کشف ۳۰۰۰ شناسنامه جعلی را که بر آنها مهر انتخابات خورده بود، تأیید کرد. با این که فقط چند مورد استفاده از شناسنامه‌های جعلی افشاء و اعلام شد، اما نمی‌توان تردید داشت که بهر حال این موارد نه استثنائی، بلکه یکی از شیوه‌های بالا نشان دادن درصد آراء و بالا بردن رأی نامزدهای نظام بوده است.

موارد دیگری از این تقلب و تقلب را در پادگان‌ها می‌توان مشاهده کرد. در آنجا برای اطمینان خاطر، شناسنامه سربازان را گرفتند و پس از ریختن رأی به نام آنها، شناسنامه‌های مهر شده را چند ساعت بعد به آنها بازگرداندند.

به این تقلبات آشکار برای رأی سازی باید موارد گوناگون اعمال فشار، تهدید و ایجاد ترس را نیز اضافه کرد. از جمله شایع کردن وسیع این امر که در کنکور دانشگاه‌ها کسانی که شناسنامه مهر خورده نداشته باشند، پذیرفته نخواهند شد، به کسانی که شناسنامه آنها مهر نداشته باشد، گذرنامه داده نخواهد شد و ... هم‌چنین کارمندان دولت را از عواقب نداشتن مهر و شناسنامه ترساندند و تا آنجا که توانستند آنها را روانه صندوق‌های رأی کردند. تقلب‌ها و تهدیدها و فشارها گرچه تا حدی به بالا رفتن درصد شرکت کننده کمک کرد، ولی در عوض «انتخابات» را به صحنه رسوائی مافیای حاکم بر جمهوری اسلامی تبدیل نمود.

بر اساس محاسبات و برآوردهای بسیاری از ناظران میزان شرکت در «انتخابات»، پس از کم کردن آراء سفید و باطله و منظور داشتن موارد مختلف تقلب و دستکاری در آراء، رقمی کمتر از ۱۵ درصد است و در تهران با توجه به تقلب‌ها و در نظر گرفتن میزان حضور مردم در حوزه‌ها از این مقدار نیز کمتر بوده است.

روشن است که این رقم‌ها به‌هیچ‌وجه نشانه آراء حاکمیت نیست، زیرا همان‌گونه که گفته شد، عده‌ای به دلیل فشارها و تهدیدها و ترس به پای صندوق‌های رأی کشانده شدند. آراء حاکمیت در واقع میزان آرائی است که به نامزدهای آنها داده شده است. رأی به نظام همان تعداد آرائی است که واقعاً به نامزدهای معرفی شده توسط جبهه حاکم داده شده است، به ویژه میزان واقعی آراء نامزدهای معرفی شده در «لیست رهبری» یا «لیست آبادگران» می‌تواند ملاک رأی به نظام باشد.

تهران مهم‌ترین صحنه زورآزمائی و تلاش برای بالا نشان دادن هم میزان رأی‌های ریخته شده و هم تعداد آراء تمامیت‌خواهان بود. تهران پایتخت و بزرگ‌ترین شهر کشور با جمعیتی بیش از ۱۰ میلیون نفر و مرکز اصلی فعالیت‌ها در عرصه‌های مختلف و میدان تعیین کننده و سرنوشت ساز نبردها و چالش‌ها است. نامزدهای انتخاباتی تهران غالباً از چهره‌های شاخص خشونت‌گرایان و مورد اعتماد گرداندگان نظام بود و لیست ۳۰ نفره تهران توسط «بیت رهبری» تهیه شد و بهمین جهت به «لیست رهبری» شهرت یافت. ترکیب نامزدها نیز ترکیبی از نیروها و آرایش درونی حاکمیت و قوای مسلط بر آن بود. در این لیست از افراد سپاه پاسداران تا همکاران و مشاوران دستگاه تبلیغاتی و صدا و سیما، جمهوری اسلامی، کادریهای اداری و آموزشی تحصیل کرده انگلیس و امریکا، اعضای مجمع تشخیص مصلحت، وابستگان به شاخه‌های سرکوب رسمی و غیررسمی شرکت داشتند (۱).

«انتخابات» از طریق بیانیه و نوشته‌ها و ترتیب نشست‌ها، سخنرانی‌ها و تظاهرات انتخابات را تحریم کردند. بدین گونه جنبش تحریم «انتخابات» همگانی شد و به نمایش هماهنگی و همسوئی مردم و نیروهای سیاسی داخل و خارج از کشور تبدیل گردید.

جریان «انتخابات»

همانطور که پیش‌بینی می‌شد، «انتخابات» با عدم استقبال مردم روبرو گردید. بهمین جهت مافیای حاکم علاوه بر تمامی تولاها و تقلب‌های قبلی، از نخستین ساعت پایان انتخابات، رقم‌سازی دروغین درباره میزان شرکت کنندگان را آغاز نمود و از همان ابتدا میان آمار اعلام شده توسط منصوبان شورای نگهبان با آمار وزارت کشور که می‌خواست رقم‌سازی‌های دروغین آنها را تعدیل کند، تفاوت‌های زیادی وجود داشت. سرانجام رقم‌های ستاد کودتا به‌عنوان آمار قطعی اعلام گردید.

طبق این آمار که آمار رسمی خوانده شد، در ۲۸ استان کشور (با منظور کردن همه تقلب‌ها و دستکاری‌ها در آراء و رقم سازی نهائی) ۲۳ میلیون و ۴۳۸ هزار نفر، یعنی ۵۰/۵۷ درصد دارندگان حق رأی در «انتخابات» شرکت کرده‌اند که ۱۷ درصد آراء آنها سفید و باطله بوه است. در برخی حوزه‌ها تعداد آراء باطله به مراتب بیش از این بود. برای مثال در کرمانشاه ۵۶ درصد آراء باطله و سفید بوده است. به عبارت دیگر غالب کسانی که با زور و ترس و ملاحظاتی از این گونه به پای صندوق‌ها کشانده شدند، مخالفت خود را با انتخابات فرمایشی از طریق ریختن رأی سفید و باطله در صندوق‌ها بیان کردند. به‌رحال با کسر ۱۷ درصد آراء سفید و باطله از رقم ۵۰/۵۷ درصد (رقم رسمی اعلام شده توسط ستاد انتخابات) میزان شرکت در واقع ۳۳/۵ درصد خواهد شد. با توجه به این امر که در شهرهای کوچک و روستاها هم مسائل محلی تأثیر دارند و هم حاکمیت از امکانات بیشتری برای کشاندن رأی دهندگان به پای صندوق و تقلب و رأی سازی و دستکاری در آراء برخوردار است، لذا برای بدست آمدن تصویری نزدیک به واقعیت باید میزان مشارکت در شهرهای بزرگ و از آن مهم‌تر میزان آراء نامزدهای نظام را مبنای محاسبه و ارزیابی قرار داد.

مستولان انتخابات میزان شرکت را در تهران ۲۸/۱ درصد، در اصفهان ۳۲/۱۹ درصد، در تبریز ۳۱/۷ درصد، در شیراز ۳۱/۸ درصد و در مشهد ۴۷ درصد اعلام کرده‌اند که از آن باید بین ۱۰ تا ۲۰ درصد آراء باطله و سفید را کم کرد (و این بازم بدون منظور کردن تقلب‌ها است). با توجه به درصد بالای رقم سازی‌ها (چه در شهرهای کوچک و چه در شهرهای بزرگ) و با توجه به این واقعیت که مثلاً در سمیرم (اصفهان) طبق آمار اعلام شده ۵۵۰۶۲ نفر در انتخابات شرکت کرده‌اند، در حالی که فقط ۵۰۰۸۰ نفر حق رأی داشته‌اند، یعنی تعداد شرکت کننده در انتخابات قریب ۵ هزار نفر بیش از واجدین شرایط !! بوده است، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان این همه گشاده دستی و رقم سازی را نادیده گرفت و بنابراین برای یافتن تصویری نزدیک به واقعیت از میزان شرکت در «انتخابات» باید در محاسبه آراء واقعی تا آنجا که ممکن است، آن را منظور کرد. این رقم سازی به ویژه در تهران چشم‌گیر است. طبق آمار ستاد انتخابات در تهران یک میلیون و ۹۷۱ هزار و ۷۴۸ رأی اخذ شده است. ادعای حضور قریب به دو میلیون نفر در حوزه‌ها، با توجه به وقت لازم برای پر کردن ورقه رأی و نوشتن نام سی نفر (لیست رهبری) ادعائی است که فقط دروغ پردازان نظام ولایت از بیان آن پروا ندارند. با در نظر گرفتن حداقل وقت ضروری برای پر کردن ورقه رأی، شرکت قریب دو میلیون نفر در «انتخابات» تهران منجر به ازدحام در حوزه‌ها و ایجاد صف‌های طولانی در بیرون حوزه‌ها می‌گردد (صف‌هایی طولانی‌تر از انتخابات خرداد ۷۶ که در آن تنها نام یک نفر نوشته می‌شد). در حالی که طبق تمامی گزارش‌ها و مشاهدات نه فقط از چنین ازدحام و صف‌های طولانی خبری نبود، بلکه اکثر حوزه‌ها خالی و خلوت بودند. بنابراین آمار اعلام شده چیزی جز رقم‌سازی و دروغ بزرگ تبلیغاتی نیست. رقم‌سازی‌هایی که در نمونه

جدیدی کشانده و فضای سیاسی و تحولات تازه‌ای را بوجود خواهد آورد.

تسخیر مجلس و یک‌دست کردن سه قوه نه فقط گرهی از کلاف سردرگم نظام نمی‌گشاید، بلکه بر مشکلات خواهد افزود و آنرا بیش از پیش در برابر مردم قرار خواهد داد. عباس عبدی چندماه پیش از دستگیری در هشدار به تمامیت‌خواهان بدرستی گفته بود: «اصلاح‌طلبان حامل میان مردم و نظام بودند. با رفتن آنها اقتدارگرایان در برابر مردم قرار خواهند گرفت و این خطر بزرگ برای نظام است.» دقیقاً امروز پس از «انتخابات»، با از بین رفتن این حائل، اقتدارگرایان مستقیماً در برابر مردم قرار دارند و خطر بزرگ بطور گریزناپذیری آنها را تهدید می‌کند.

تدارک و برگذاری انتخابات بر دو زمینه استوار بود. یکم وعده حل مشکلات اقتصادی، معیشتی، اشتغال و ناهنجاری‌های اجتماعی و دوم اتکاء به سیاست «سرکوب در داخل و سازش با خارج». و بنا بر ادامه آنها، یعنی انجام وعده‌ها و اتکاء به سیاست نام‌برده است. اما جبهه حاکم نه قادر است پاسخگوی وعده‌های خود باشد و نه می‌توان سیاست فوق را به پیش برد.

«توسعه اقتصادی» شعاری بود که اقتدارگرایان پس از خرداد ۷۶ فریبکارانه در برابر شعار «توسعه سیاسی» اصلاح‌طلبان مطرح ساختند و در جریان انتخابات اخیر نیز، هم بخاطر در حاشیه گذاردن مسئله آزادی و توسعه سیاسی و هم برای نمایش توجه داشتن به مشکلات مردم می‌بایستی بر آن تکیه کنند.

مشکلات و نابسامانی‌های مردم که اینان امروز از آن سخن می‌گویند، ساخته خود آنها و محصول ۲۵ سال حاکمیت آنها است. آنان اگر می‌خواستند یا قادر بودند حتی بخشی از مشکلات مردم را برطرف سازند و یا کاهش دهند، طی ۲۵ سال گذشته در این راستا گام برمی‌داشتند. غلبه بر این مشکلات نه بدست آنها، بلکه از طریق پایان دادن به سلطه آنها میسر خواهد بود. حل مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم، حل مشکل بیکاری میلیون‌ها جوان جویای کار نه بدست شبکه مافیای اقتصادی و مالی، که خود ایجاد کننده این مشکلات است، بلکه از راه درهم شکستن این شبکه ممکن است.

در مورد دوم، یعنی اعمال سرکوب گسترده نیز نظام حاکم در وضعیتی نیست که بتواند بسادگی به آن توسل جوید. در شرائطی که مردم در زیر فشار توان‌فرسای مشکلات زندگی و برای زیستن در آزادی بطور روزافزونی به مقاومت و مبارزه علیه رژیم حاکم روی می‌آورند، در شرائطی که پایگاه نظام حتی در میان روحانیت و در میان سپاهیان حافظ نظام هر روز بیشتر فرو می‌ریزد، در شرائطی که افکار عمومی جهان سرکوب و نقض حقوق بشر در ایران را بر نمی‌تابد، در چنین شرائطی توانائی حاکمیت در توسل به سرکوب محدود و در زیر فشار مقاومت داخل و خارج هر روز محدودتر می‌شود.

در مورد سیاست سازش با خارج نیز شرائط جهانی امروز به گونه‌ای است که سازش‌ها و بده‌بستان رهبران جمهوری اسلامی نمی‌تواند نتایج مطلوب را برای آنها بوجود آورد و مانع گسترش دامنه اعتراضات خارج شود. نمایش انتخابات نشان داد که در برابر تجاوزات جمهوری اسلامی علیه حقوق مردم، حتی دولت‌های طرف معامله و متعهد به سکوت ناگزیرند سکوت را بشکنند. با وجود همه تلاش‌ها و بده‌بستان‌های قبلی رهبران جمهوری اسلامی، دیدار ولیعهد انگلیس از ایران، همکاری با امریکا در مسئله عراق و غیره سرانجام مقامات اروپا و امریکا، از سخنگوی کاخ سفید تا وزیر خارجه انگلیس و پارلمان اروپا و وزیران خارجه اتحادیه اروپا به انتخابات فرمایشی در ایران اعتراض و آنرا محکوم کردند.

بطور خلاصه پس از انتخابات حاکمان جمهوری اسلامی بدون پایگاه مردمی و تکیه‌گاه خارجی تنها از همیشه در زیر فشار مشکلات حل نشدنی و بن‌بست‌های غیرقابل خروج قرار خواهند داشت و «سیاست سرکوب در داخل و سازش با خارج» نیز نمی‌تواند به نجات آنها کمک کند. این سیاست اگر هم بطور قسمی و گذرا در مواردی قابل اجرا

بنابراین از آنجا که رأی به نامزدهای لیست تهران به مثابه رأی به نظام تلقی می‌شد و گویای درجه اعتبار و سنجش پایگاه مردمی آن بشمار می‌رفت و «انتخابات» آن نیز به دلیل اهمیت در مرکز توجه جهانیان و رسانه‌های خارجی قرار داشت، طبیعی بود که تمامیت خواهان همه تلاش خود را برای بالا بردن آراء نامزدهای معرفی شده در «لیست رهبری» بکار برند و از همه امکانات جعل و تقلب و رأی سازی استفاده کنند. برای این منظور حتی تعداد زیادی را برای رأی دادن از شهرهای دیگر به تهران آوردند. برخی خبرها حاکی از آن است که قریب ۳۰۰ هزار نفر را برای شرکت در انتخابات تهران از سایر مناطق به پایتخت آورده بودند.

با همه این‌ها، بنا بر آمار نهائی اعلام شده از سوی «ستاد انتخابات حوزه انتخابیه تهران» از ۶ میلیون و ۴۷ هزار نفر واجد شرائط در تهران، نفر اول «لیست رهبری» یا «لیست آبادگران» (حداد عادل) ۸۸۲۷۶ رأی و نفر آخر لیست (علی عباسپور تهرانی فرد) ۴۳۱۲۵۶ رأی داشته‌اند.

اولین پرسش این است که چرا در این لیست که از جانب نیروهای مسلط بر نظام ارائه شده است و وابستگان به نظام برای رأی به لیست ۳۰ نفره به پای صندوق‌ها رفتند و یا برده شدند، این همه تفاوت رأی بین نام‌های اول و آخر لیست وجود دارد؟ البته می‌توان تصور کرد که عده‌ای از رأی دهندگان به دلایلی به این یا آن فرد لیست رأی ندهند ولی نه این که حدود نیمی از آنها به بخشی از لیست رأی ندهند. بنابراین رأی بالای حداد عادل، احمد توکلی و ... ساخته مسئولان صندوق‌ها بوده است که هر جا توانسته‌اند روی ورقه‌های سفید و ورقه‌های سایر نامزدها (که تعداد نام‌ها یک یا چند نفر بوده است) اسامی حداد عادل، احمد توکلی و ... را اضافه کرده‌اند. درباره این گونه تقلب و دستکاری خبرها و گزارش‌های مختلفی نیز انتشار یافته است.

در همین ارتباط پرسش دوم مطرح می‌شود. و آن این که سرانجام کدام رأی را باید مبنای رأی به نظام تلقی کرد؟ رأی کسانی مانند حداد عادل و احمد توکلی یا رأی کسانی مانند حسین فدائی آشتیانی، زینب کدخدا و عباسپور فرد و دیگرانی که رأی آنها کمتر از ۵۰۰ هزار و یا در این حدود است؟

رأی حداد عادل همان طور که در بالا آمد، ۸۸۲۷۶ اعلام شده است. با توجه به ۶ میلیون و ۴۷۵۷۲ نفر واجد شرائط رأی دادن در تهران، اگر تمامی تقلب‌ها و دستکاری‌ها را نادیده بگیریم، میزان رأی حداد عادل حدود ۱۴/۶ درصد و رأی عباسپور فرد کمی بیش از ۷ درصد دارندگان حق رأی بوده است.

قاعدتاً پائین‌ترین رأی لیست و یا بطور کلی آراء افراد پائین لیست مبنای اظهار نظر و داوری درباره میزان مقبولیت لیست و بیانگر نفوذ ارائه دهندگان آن است. بنابراین اگر بخواهیم از این مبنا حرکت کنیم، این لیست در تهران با وجود همه تقلب‌ها، هفت تا هشت درصد آراء واجدین شرائط را کسب کرده است. حتی در صورتی که رأی به این لیست را میانگینی از رأی نفر اول و نفر آخر لیست فرض کنیم، میزان رأی این نظام در تهران (و بهمین میزان یا کمی بیشتر در کل کشور) چیزی معادل ۱۰ تا ۱۱ درصد بوده است.

این البته نتیجه‌ای است که انتخابات فرمایشی با همه تقلب‌هایش منعکس می‌کند و رقم واقعی پائین‌تر از آن است. بطوری که ملاحظه شد «انتخابات» و نتایج آن سند رسوائی و اعلام عدم مشروعیت نظام بود. نحوه تدارک و انجام «انتخابات» رد صلاحیت بیش از ۲۵۰۰ نفر، انحصار تبلیغاتی، تهدید و ارعاب مخالفین، آشکار بودن جنبه انتصابی نمایندگان و ماهیت فرمایشی انتخابات همراه با انواع گوناگون تقلب و جعل و رقم‌سازی نمایش این رسوائی و نتایج «انتخابات» گواه انکارناپذیر فقدان مشروعیت نظام حاکم است. این را جهانیان به گونه‌ای بارز مشاهده کردند و رسانه‌های گروهی در سراسر جهان انعکاس دادند.

ایران پس از انتخابات

آنچه مسلم است نتایج انتخابات تأثیر خود را بر حرکت آتی مردم و تمامی نیروهای سیاسی خواهد گذارد، حاکمیت را به چالش‌های

آنجا که نامزدهای جناح اقتدارگرا برنده نشدند، شورای نگهبان مدعی تقلب در برخی از حوزه‌های رأی‌گیری شد و در نتیجه با حذف آرای آن حوزه‌ها، نامزد جناح راست را برنده اعلان کرد.

با توجه باین رخدادهای، از یکسو می‌توان مدعی شد که تقلب در انتخابات برنامهریزی شده بود. در این زمینه هم ستاد انتخابات، هم وزارت کشور و هم جناح‌های رقیب از تقلب در انتخابات پرده برداشتند. حتی در برخی از حوزه‌ها برای تصرف کرسی نمایندگی میان هواداران نامزدهای وابسته به جناح‌های مختلف هیئت حاکمه زد و خورد صورت گرفت که طی آن چند نفر کشته و زخمی شدند.

اما چنین به نظر می‌رسد که اپوزیسیون لائیک برون از حاکمیت برای مقابله با رژیم و برای ارضای خود به چند «اسم شب» نیاز دارد. یکی از این «اسم شب»ها طرح این نکته است که انتخابات «آزاد» نبوده است. «اسم شب» دیگر آن است که چون درصد اندکی از مردم در انتخابات شرکت جستند، پس رژیم «مشروعیت مردمی» خود را از دست داده است و ...

در این دو زمینه میان اپوزیسیون لائیک برون از حاکمیت و نیروهای «اصلاح‌طلب» درون حاکمیت توفیر چندانی نیست. آقای میرداماد یکی از رهبران «حزب مشارکت» نیز مدعی است «کسانی که این نوع انتخابات را برگزار کردند، قبل از گرفتن آرای مردم تکلیف انتخابات را معلوم کردند. فکر نمی‌کنم یک نگاه منصفانه به انتخابات بتواند بگوید این انتخابات آزاد بوده است». دیگر آنکه آنها نیز نگران «مشروعیت مردمی» نظام هستند و بر این باورند که شرکت اندک مردم در انتخابات «نشانه عدم رضایت مردم» از نظام است. اما تفاوت «اصلاح‌طلبان» درون حاکمیت با اپوزیسیون لائیک برون از حاکمیت آن است که آنها «کلیت نظام را پذیرفته‌اند» و می‌خواهند «همین نظام را اصلاح» کنند و نمی‌خواهند «نظام دیگری به وجود» آورند، در حالی که تمامی لایه‌های اپوزیسیون لائیک برون از حاکمیت خواهان نابودی نظام کنونی است و هر لایه‌ای بنا بر مصلحت و منافع خویش وعده استقرار نظامی دموکراتیک را به مردم می‌دهد.

اما مشکل اصلی اپوزیسیون لائیک آن است که نمی‌داند چگونه می‌توان این رژیم را از میان برداشت. بیشتر نیروهای برون از حاکمیت می‌پندارند هرگاه به نکاتی چون ماهیت دینی، ذات استبدادی و عدم مشروعیت مردمی رژیم اشاره کنند، توانسته‌اند مردم ایران را نسبت به ماهیت ارتجاعی رژیم اسلامی آگاه ساخته و آنها را به میدان مبارزه کشانند. اما همان‌طور که دیدیم خیلی از همین حرف‌ها را بسیار متین‌تر و مستدل‌تر نیروهائی در ایران مطرح می‌سازند که به حاکمیت تعلق دارند، اما مردم آنها را تحویل نمی‌گیرند و برایشان تره هم خورد نمی‌کنند و به آنها اعتمادی ندارند.

رژیمی می‌تواند مستبد باشد و فاقد پشتوانه توده‌ای. محمدرضا شاه پهلوی توانست ۲۵ سال در ایران سلطنت استبدادی خود را مستقر سازد، بدون آنکه از «مشروعیت مردمی» برخوردار باشد. رژیم نیز می‌تواند دارای مشروعیت مردمی باشد، اما دموکراتیک نباشد. چنین بود در آغاز انقلاب که بیش از ۹۰٪ مردم هوادار بی‌چون و چرای خمینی بودند. اما آن حکومت از همان آغاز دارای قانون اساسی‌ای بود فاقد وجاهت دموکراتیک و کارکردهایش در خدمت اولیگارش‌ی دینی قرار داشت. اینک نیز با روندی در ایران روبروئیم که طی آن همه جناح‌های حاکمیت بتدریج پشتوانه مردمی خود را از دست می‌دهند، بی‌آنکه یکی از لایه‌های اپوزیسیون لائیک توانسته باشد به نیروی جانشین (آلترناتیو) بدل شده باشد.

در چنین وضعیتی نیروهائی «اپوزیسیون را به زیر ضرب» می‌برند که به خود و مردم وعده پوچ می‌دهند. اپوزیسیونی را که رأی ۲۳ میلیونی خاتمی و شرکت ۶۸٪ از مردم در انتخابات مجلس ششم را به مثابه ناقوس مرگ رژیم مطرح ساخت و اینک نیز بر همان روال انتخابات مجلس هفتم را نقطه پایان رژیم اسلامی می‌نامند، نمی‌توان جدی گرفت. «اسم شب» نمی‌تواند جانشین بررسی علمی از رخدادهای گردد.

باشد، بطور کلی سیاستی ناموفق و ناکارآمد است. پس از انتخابات با توجه به تحولات درون جبهه دوم خرداد، می‌توان انتظار داشت که بخش قابل ملاحظه‌ای از آن با گسست از پندارهای اصلاح نظام، به جبهه مبارزه برای استقرار مردم‌سالاری به پیوندند. در جبهه دوم خرداد از مدت‌ها پیش از انتخابات، روند تجزیه و فرسایش آغاز شده بود. با انتخابات «مجلس» این روند سرانجام به مرحله پایانی خود رسید. بخش‌هایی از این جبهه که در «انتخابات» شرکت نکردند، قاعدتاً باید حساب خود را از بقیه جدا کنند. به احتمال زیاد این بخش در اکثریت خود پس از شش سال تجرب شکست خورده و پس از حذف از حاکمیت، توهم اصلاح نظام را کنار خواهند گذاشت و با ائتلاف‌ها و آرایش نیروی جدید، راه حل را در تکیه به مردم، پیوستن به جنبش مردم و مبارزه برای استقرار نظام مردم‌سالار جستجو کنند. طبیعی است که در صورت چنین فعل و انفعالاتی جنبش مقاومت دامنه‌ای گسترده‌تر خواهد یافت.

واکنش مردم در «انتخابات» بیان روشن رویگردانی آنها از نظام بود. مردم بدین‌وسیله خواست خود را برای تغییر نظام اعلام کردند. اما خواست تغییر زمانی می‌تواند به جنبش همگانی برای تغییر تبدیل شود که بدیل و دورنمای روشنی از نظام جایگزین مشاهده شود. برای ایجاد جنبش همگانی جهت پایان دادن به این نظام باید نظام جایگزین و مختصات آن برای مردم روشن، مورد قبول و مورد اتکاء باشد. روشن کردن این مختصات و توافق بر روی آنها شرط اصلی اعتلاء و بسط دامنه مبارزه و همگانی شدن جنبش است.

پانویس:

۱- برای اطلاع بیشتر از هویت نامزدهای معرفی شده از «لیست رهبری» به اطلاعیه دفتر آقای بنی صدر مراجعه شود (انقلاب اسلامی، شماره ۵۸۸).

با «اسم شب» نمی‌توان ...

- اما پیام‌های اصلی آن سرمقاله عبارت بودند از:
- مردم از خواست «تحریم انتخابات» که از سوی جناح «اصلاح‌طلب» در داخل و گروه‌های رنگارنگ اپوزیسیون خارج از کشور داده شد، بصورت گسترده پیروی نکردند.
 - انتخابات مجلس هفتم هم‌چون دیگر انتخاباتی که در جمهوری اسلامی تحقق یافتند، انتخاباتی دموکراتیک نبود، زیرا در جمهوری اسلامی مردم از حقوقی برابر برخوردار نیستند و تنها کسانی می‌توانند در انتخابات شرکت کنند که از صافی «شورای نگهبان» گذشته و نسبت به نظام وفادار باشند.
 - حتی شرکت بیش از ۵۰٪ مردم در انتخابات بیانگر آن نیست که جناح برنده واقعاً از پشتیبانی نیمی از جامعه برخوردار است و بلکه در بهترین حالت، جناح اقتدارگرا از پشتیبانی ۱۵ درصد از جامعه بهره‌مند است.
 - جناح اقتدارگرا در پی سازش با امریکا است تا بتواند با محدود ساختن حقوق مردم در داخل، امکان ورود سرمایه‌ خارجی به بازار ایران را ممکن سازد. به عبارت دیگر، جناح اقتدارگرا در پی پیاده کردن آن سیاست اقتصادی است که در سال‌های پایانی سلطنت محمد رضا شاه در ایران حاکم بود.
- با توجه باین پیام‌های روشن آن «سرمقاله» برخی از رفقا براین باورند که آن نوشته «اپوزیسیون را زیر ضرب برده» است، آن هم باین دلیل که «سرمقاله» با اتکاء به «آمار شورای نگهبان» مدعی شده است بیش از ۵۰٪ از مردم در انتخابات شرکت جستند.

این که در برخی از شهرها در انتخابات تقلب شد، واقعیتی است غیر قابل انکار. حتی شورای نگهبان نیز مجبور شد بخاطر تقلب آشکار، انتخابات برخی از مناطق کشور و از آن جمله در ایرانشهر را لغو کند. هم‌چنین قوه قضائیه نظام نیز اعتراف کرد که در برخی از حوزه‌ها از شناسنامه‌های جعلی بهره گرفته شده است. در برخی از حوزه‌ها نیز، از

Tarhi no

The Provisional Council of the Iranian Leftsocialists

Eighteenth year N0. 86

April 2004

کارل کائوتسکی Karl Kautzky

مسن بهر

انقلاب پرولتری و برنامه آن

برگردان به فارسی از منوچهر صالمی

بخش یک

تغییر برنامه قدیمی

۴- کشاورزی

۱- نوسان در بزرگی شرکتها

شاخه تولیدی بزرگ و تعیین کننده‌ای وجود دارد که در رابطه با آن به هیچوجه نمی‌توان از زوال کارگاه‌های کوچک سخن گفت. و آن کشاورزی است. توجه به آن سبب شد تا در برنامه گورلیتس دیگر از زوال کارگاه‌های کوچک سخنی گفته نشود. واقعیت آن است که از زمان تدوین برنامه ارفورت تا کنون وضعیت دگرگون شده است. تا آن زمان همگی ما، از مارکس و انگلس گرفته تا شاگردان آنها و همچنین بخش بزرگی از دانشمندان بورژوازی، می‌پنداشتیم که دهقانان در ورطه زوال قرار دارند. و این امری نه رویائی، بلکه بر بسیاری از واقعیات متکی بود. در آن دوران بزرگترین نگرانی احزاب بورژوائی نجات رسته دهقانان از آن وضعیت بود و و نیز احزاب سوسیالیستی در تدوین برنامه ارضی ابزاری را می‌دیدند که با آن می‌شد از زوال دهقانان جلوگیری کرد.

از سوی شون‌لاند Schönland و فولمار Vollmar در سال ۱۸۹۴ قطعنامه‌ای به کنگره فرانکفورت ارائه شد که در آن زمان به جنبش تدوین برنامه ارضی در حزب ما اولویت داد. در آن قطعنامه آمده است: «خرده دهقان ... در حال زوال است ... دهقانان پرولتریزه می‌شوند».

ده سال بعد حزب کارگری فرانسه برنامه ارضی خود را بر پایه چنین اندیشه‌ای تدوین کرد «که دهقان از وضعیتی که نتیجه مالکیت قضاعی است، نمی‌تواند نجات یابد و محکوم به زوال است». انگلس به نقد شدید این برنامه پرداخت و آن هم با این پندار که امکان نجات دهقانان وجود دارد. او نیز بر چنین باوری بود: «خرده دهقان ما هم چون بازمانده‌های شیوه تولید پیشین محکوم به زوال است. او پرولتاریای آینده است» («مسئله دهقانی و غیره»، «زمان نو»، XIII، ۱، صفحه ۲۹۵).

چنین برداشتی از خلأ بوجود نیامده بود و بر تجربیات انگلستان که سرزمین مادر سرمایه‌داری بود، تکیه داشت. در آنجا دهقان بطور کامل توسط مالکیت بزرگ از بین رفته بود. این مالکین خود تولید نمی‌کردند و بلکه شرکت‌های خود را اجاره می‌دادند. حتی در امر اجاره نیز مداوماً واحدهای بزرگ‌تر جای واحدهای کوچک‌تر را می‌گرفتند. این روند تا زمان کنونی ادامه داشته است. تعداد شرکت‌های کشاورزی در انگلستان چنین بود:

ادامه در صفحه ۶

انگلیس جلوتر از روضه‌ی ملایان گریه می‌کند!!

همواره تحولات و دگرگونی‌های ایران به سبب موقعیت جغرافیایی خاص خود (که رابط قاره‌های آسیا و اروپا و آفریقا است) در سرزمین‌های پیرامون خود بسیار موثر بوده است. صد سال پیش که ایران با انقلاب مشروطیت موفق به دستیابی به قانون اساسی مبتنی بر حاکمیت ملت و تشکیل مجلس شورا شد، بسیاری از کشورهای منطقه هنوز مستقیماً مستعمره بودند یا در استبداد مطلق بسر می‌بردند. خیزش‌های بعدی مانند نهضت ملی کردن نفت و انقلاب ۵۷ اثری انکارناپذیر در منطقه و جهان داشته است. با این حساب اگر آمریکا با انگیزه تغییر در خاورمیانه به عراق حمله کرد، اشتباه بزرگی مرتکب شد. حمله به عراق نمی‌توانست اثر بسیاری در منطقه بگذارد. هرگونه تغییر در منطقه بایستی از ایران که حکومت آن مبتنی بر تروریسم و خود حامل تروریسم و پشتیبان آن در جهان است، شروع شود (این بدان معنا نیست که آمریکا برای تغییر در ایران باید به ایران حمله می‌کرد، این کار نیز سودی برای آمریکا نداشت و پی‌آمدهای آن قابل پیش‌بینی بود و چه بسا چهره مظلومیت و حقانیت به حکومت فعلی می‌داد). حکومت صدام پیوندی با اسلام یا ملایان سنی و به ویژه شیعه نداشت و عنوان الله اکبر را در اثر تبلیغات جمهوری اسلامی بر پرچم عراق نهاد.

ادامه در صفحه ۳

بیانه پیرامون سرکوب تظاهرات مردم در شهرهای کردستان ایران

در روزهای اخیر شهرهای کردستان ایران شاهد درگیری‌های شدید خیابانی میان مردم و ارگان‌های سرکوب رژیم اسلامی بوده است. پس از اعلان توافق نیروها و جریان‌های مختلف بر سر طرح موقت قانون اساسی فدرال عراق که در آن حقوق مردم کردستان در چارچوب آن کشور به رسمیت شناخته شده است، مردم کردستان ایران در همبستگی با مردم کردستان عراق و برای نشان دادن شادی خود از این دستاورد که چشم انداز استقرار یک جمهوری فدرال را در برابر مردم عراق می‌گشاید، در شهرهای مختلف کردستان دست به تظاهرات خیابانی زدند. نیروهای نظامی رژیم اسلامی برای سرکوب مردم با بسیج وسیع وارد میدان شدند. در چند شهر از جمله در مهاباد، بوکان، مریوان و پیرانشهر درگیری‌های مردم با نیروهای نظامی و شبه نظامی بسیار شدید بوده است. تظاهرات همبستگی با مردم کردستان عراق به خود شکل مقاومت و مبارزه علیه رژیم اسلامی گرفت و فریاد سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی فضای شهرهای کردستان را پر کرد. طبق اطلاعات رسیده تاکنون بیش از ۵۰ نفر از تظاهرکنندگان مجروح و بیش از ۲۰۰ نفر دستگیر شده‌اند. مأموران رژیم با بسیج نیروهای جاش به تعقیب مردم و سرکوب تظاهرات ادامه می‌دهند. هم اکنون در چندین شهر کردستان وضعیت ویژه و شبه حکومت نظامی برقرار است.

ادامه در صفحه ۲

حساب بانکی:

Frankfurter Sparkasse
Konto: 120 166 5033
BLZ: 500 502 01

«طرحی نو» تریبونی آزاد است برای بخش اندیشه کسانی که خود را باره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دمکراتیک ایران میدانند. هر نویسنده‌ای مسئول محتوای نوشته خویش است. نظرات مطرح شده الزاماً نظر «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران نیستند. بهای تک‌شماره معادل ۱ یورو در اروپا، ۱ دلار در آمریکا. آبونمان همراه با مخارج پست: ششماهه ۲۰ یورو، یکساله ۳۰ یورو